

کتابخانه

کتابخانه خطی - شماره

کتابخانه خطی - شماره

کتابخانه خطی - شماره

کتابخانه خطی - شماره

۳۵	هر کجا نعل بسبب یارم بگفتار آمده	۴۵۹
	ایزنیس با و او گوی به سه بار آمده	
	کریا طر بجز و از عنقی آن لب خیال در نظر آن عنقی گل گردد به نکام مقال	
۳۶	از حدیث لعل او چون عنقی گل در دباں شکست مداح راهوار همه می باله زباں	۴۶۰
	در بلاغت لعل شیرین است تشبیه نبات قرص حلوای و لوز عطرانی حسن فرات	
۳۷	شکرین گفتار و شکر بار از حسن صفات حاصل شیرین مقالی لطف صنون نجات	۴۶۱
۳۸	شاعران گویند در نیت بناش در سخن آن لب شیرین با آسب نگرود در دهن	۴۶۱
	آب گلگون از لب گلگون او در برعم نقش شاد از دامن شد از خون عظیم	
	حرمت خدایت اندک درینا شمس جوش بنیشت طبع دست چون فکر سلیم	

۲۵۶

لیب باریک

۳۸	وردیش از لعل پاک بگذرد امانت	۶۶۲
از لیش آمد ببول یاد لیب کوشه برزبانم بود از فکر اثر شد ترست	بگذرد همچون عسوقی از لیب اسریش	چشم زینت چون نقش پاک و لیب بوسه و او هم پند صورت لیب پیغمبرست
۳۹	پروا تو را قانع به پیغام لیب بر شدن بادمان خشک نتوان از لیب اثر شدن	۶۶۳
پراه چشم تیاں آرزوی همسری در صفا آینه روشن بقول انوری	این لیب اوراست بر برگ گل برتری شد خلیل پیش لیب او صفت اسکندی	
۴۰	اگر سخن با سگ که در زیر لیب خود وارد او می توان خواند از لیب صافش پیش از گفتگو	۶۶۴
می پرستی بوسه بازی شریک در است این نشاند کار صاحب مگر این کار است	هر که خواهد بوسه بر لیب است بخنور یا ترست لعل وقت پذیرستی سر شایر است	

لیب باریک  
چشم زینت  
چون نقش پاک و لیب  
بوسه و او هم پند صورت لیب پیغمبرست  
پروا تو را قانع به پیغام لیب بر شدن  
بادمان خشک نتوان از لیب اثر شدن  
این لیب اوراست بر برگ گل برتری  
شد خلیل پیش لیب او صفت اسکندی  
اگر سخن با سگ که در زیر لیب خود وارد او  
می توان خواند از لیب صافش پیش از گفتگو  
هر که خواهد بوسه بر لیب است بخنور یا ترست  
لعل وقت پذیرستی سر شایر است

۲۵۰

لیب باریک  
چشم زینت  
چون نقش پاک و لیب  
بوسه و او هم پند صورت لیب پیغمبرست  
پروا تو را قانع به پیغام لیب بر شدن  
بادمان خشک نتوان از لیب اثر شدن  
این لیب اوراست بر برگ گل برتری  
شد خلیل پیش لیب او صفت اسکندی  
اگر سخن با سگ که در زیر لیب خود وارد او  
می توان خواند از لیب صافش پیش از گفتگو  
هر که خواهد بوسه بر لیب است بخنور یا ترست  
لعل وقت پذیرستی سر شایر است

۴۱	باده بے لعل سبب لبرمی خواہی زودن	۶۶۵
	تھوڑے در و ریاسے بے گوہری خواہی دن	
۴۲	از وہان عجب گل بیرون نیاید در بہار چوں عقیقے کا بے رنگے یافت ان در کین غنچہ را کرد بشنوم آبِ حسرت در دہن	۶۶۶
۴۳	بے لب لعلش غمی چوں زندہ نبود قالمہ	۶۶۷
	یا لب شیرین او یا جان شیرین لہم	
۴۴	باد می آرد بظاہر پیش لعلش لعل حال در دلش ز لب کج حیرت او صد لعل آتش وار و پدلحہ طبیعت اشتعال حسن تضرع است فکر حافظ نازک خیال	۶۶۸

۱- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۲- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۳- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۴- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۵- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن

۲۵۹  
۱- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۲- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۳- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۴- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن  
۵- در غنچہ سبب لبرمی خواہی زودن

لبیبیاری بیدین در کوه کربلا  
لبیبیاری شادوب مراد  
لبیبیاری از دست ۱۲  
لبیبیاری صفا علی بنیام  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا  
لبیبیاری در کوه کربلا

۴۴۳	زهر خندک جام رازیریب آتش بدول	۶۶۸
	زانشکر و دوازلب لعلت شادوب منفع	

لبیبیاری شادوب مراد	وصف لعلت ریب شمع شعور و شربت
لبیبیاری در کوه کربلا	گفت بیل شهر لعلت چو گل در گلشن است

۴۴۵	از تداست شد عقیق الماس و کوه کربلا	۶۶۹
	تا بر آمد لعل اورنگین ترا از کان سخن	

بیل آسا عاشق آن گل بگزارم و لا	من بگردن چو قمری طوق لب ارم و لا
چون خیزم متاج لب فکر اشعارم و لا	بچو طوطی در صفات لب شکر ارم و لا

۴۴۶	تنگ بر طوطی چو مغز پستی بنیم قفس	۶۶۰
	ز انچه در شوق لب شیرین مهر و دسترس	

نقش لعل او پند خاطر ابرم قتا و	است خوش طالع که چشم ابر بر کارم قتا و
تا بطبع نازک او حسین اشعارم قتا و	طایفه لعلش قبول چشم ولد ارم قتا و

۲۶۰

تیمبر خنده مبارک

کردن در جوهر (بهار مجری)

تیمبر خنده نیم یعنی دستبر لب

اشد مقابل زنده خنده

تیمبر خنده لب یعنی یک

تیمبر خنده ترا دیدن یعنی ظاهر

خنده (بهار مجری)

۶۶۱	کرمقال شکر نیم اولش شیرین کند وز تبسم لب لب بر کار من تخمین کند	۳۶
۳۵	تبسم خنده مبارک	۳۰
	لب چو شیرین کرد بر تصویر لب دلدار را از شکر خنده چو شیرین گشت لعل یار را	
	شد عیال نقش تبسم بر مراد کار را نقش صورت بست یک کلک شکر یار را	
۶۶۲	از لب تصویر اینک می تراود خنده خنده تصویر بر لعل بان زنده	۱
	از تبسم می کشد دلدار تصویر نیاز خنده او در نیاز و نیاز دار و این نیاز	
	وز تبسم می طراز و یار من نقش نیاز می کشد نقش تبسم صفت مدحت و اثر	
۶۶۳	ناز یارم تکیه بر دوش تبسم کرده است خنده اش گل در گریبان تکلم کرده است	۲
	خنده صبح است از صبح لب یارم خجل آفتاب از آتشش از بر خنده مستقل	

تیمبر خنده در تصویر لب  
تیمبر خنده از دست  
تیمبر خنده لب مبارک  
تیمبر خنده صبح

۲۶۱

تیمبر خنده خنده که از غضب  
خنده با خنده که در جوهر



تکرار خند و تکیه بر کس

از (شکر خند بیت در خواب) لودوم بخیر  
کز لب رکنا بگو شتم خورد این مضمون تر

دوش چو خندید بر روسته تو لعل لب بخواب  
یافت چشم معنی لفظ (شکر خواب) از کتاب

تا شکر خندش گلگشت چمن گلریز شد  
از تبسم تالاب لعلش شکر آمیز شد  
غنچه ز شگفتی از لعلش تبسم خیز شد  
از حلاوت سائو گل در چمن لبریز شد

تا تبسم باللب لعلش (بالی) آشت است  
از خجالت غنچه را پیراهن مری تبلاست

اے خوشایین که لعل زخم را خندان کرد  
قد را این تیغ لبش کس جز سخته انار کرد  
گشت عاشق را اگر خونریزی انسان کرد  
حبذا اخلاصی ترا ح که خون جان کرد

تیغ لعلش از تبسم قلب مردم می کند  
گفتش مخلص مرا هم کشت تبسم می کند

کس رخ آواز از حسن خند یارم شنید  
از شکر خندش مگر آواز در گوشم رسید

له حکیم است شاعر معرب  
در شکر سوم مال است  
طرح گلگشت بیهوش

در شکر سوم  
طرح لب ز لعل و در شکر سوم  
طرح لب ز لعل و در شکر سوم  
طرح لب ز لعل و در شکر سوم

۲۹۳

تکرار خند و تکیه بر کس  
تکرار خند و تکیه بر کس  
تکرار خند و تکیه بر کس

خنده زنده بخندین

خنده زنده بخندین

خند زنده زنده بخندین		گوهر مضمون افکار نازک بیدل تبار	
۲۵	چون بجز ریخت صد رنگ سخن ز ال لعل تر	۶۸۶	ریخت ز اغوش رگ گل شوخی موج کهر
	شکرین لعل از شکر خندت شود شکر شکن		خنده بر طوطی زنده بر سر توپش در چین
۲۶	سرسرشار چون لعل ترا شد پرده در	۶۸۷	شد نهال ماتمذ مغز پسته طوطی در شکر
	تیغ لعل صبح خند و پاک گوهر آید آ		خاک کب یا قوت رنگ الماس فعل الماس بار
۲۷	خند و تیغ لب او تیغ راعس بر این کند	۶۸۸	چون بخند و تیغ او کفار را گریاں کند
	و اشود لعل لب او با شکر خندت اگر		آب حسرت در دهن رخ او صدق این گهر

خنده زنده بخندین  
 در خندان ز بختی که چون کمانه از  
 سیر و شادان چون کمانه از  
 در خندان ز بختی که چون کمانه از  
 از دوران بخت است ۱۲

۲۹۹  
 در خندان ز بختی که چون کمانه از  
 سیر و شادان چون کمانه از  
 در خندان ز بختی که چون کمانه از  
 از دوران بخت است ۱۲



بسم الله الرحمن الرحيم

آب لور پر کند چشم صدف از اشک تر	از اسیرین بر مضمون است در بحر و گز
۲۸	<p>موج دریا تا ز موج خنده او آب شد</p> <p>بحر و آب گهر از خجسته غرقاب شد</p>
عاشقان جن اید اشود راه سخن	خنده و زنا آن ناپیون و آنگه قفل و مین
۲۹	<p>چون تبسم از لب او شد کلید قفل دل</p> <p>از کشتا و غنچه با باد صبا گرد خیل</p>
بسیک و خنده او به خودی صورت خطبت	یار باد خنده دار و اعتمادی را بیت
۳۰	<p>و آنکه به خود میشود یار بر غیر فطرت است</p>
در تقابل گل اگر خیزد سجابل می کند	خنده آن غنچه لب بر غنچه را گل می کند

لعل اسیرین است در بحر و گز  
 مضمونش را در بحر و گز  
 از اسیرین بر مضمون است در بحر و گز  
 لعل اسیرین است در بحر و گز  
 مضمونش را در بحر و گز  
 از اسیرین بر مضمون است در بحر و گز  
 لعل اسیرین است در بحر و گز  
 مضمونش را در بحر و گز  
 از اسیرین بر مضمون است در بحر و گز

۲۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در تقابل گل اگر خیزد سجابل می کند  
 خنده آن غنچه لب بر غنچه را گل می کند  
 در تقابل گل اگر خیزد سجابل می کند  
 خنده آن غنچه لب بر غنچه را گل می کند

نقد فخریه بنیاد

لا اله الا الله محمد رسول الله

سوم است «نقد فخریه بنیاد»  
در بیان کیفیت نقل این پیام شاعر دیده شد.

در بیان کیفیت نقل این پیام شاعر دیده شد.

۲۶۶

در بیان کیفیت نقل این پیام شاعر دیده شد.

بر رخ گل چون لبش غرض سخن می کند	گل را سیر الفتا و اکامار میل می کند
۶۹۱	لب بروی گل اگر خندیده باشد در زمین
۶۹۱	گل خود صد پیرهن بالیده باشد در زمین
خنده است حسن بلخ و لب نکند ارجال	لعل گنجیت شکر خند است و هم شیرین مقال
انتزاع شور و شیرین در صفات او کمال	سفت بکر جان بوضوح شاعر نازک خیال
۶۹۲	آنکس پروردگان لعل خندان تو ایم
۶۹۲	حلقه در گوش در شهوار و دندان تو ایم
غنچه لب در تبسم تا بگشاید گل شود	خامه گلشن و کرا آشفته از سنبل شود
چون خندان او بگفت همچون گل شود	گلشن گوید که عشقش از دل میل شود
۶۹۳	در گلستان از لب خندان او کروم سخن
۶۹۳	شد فضا خنده گل تنگ رویه سخن
هر که با لعل شکر خند تو محو گفتگو است	در پلاخت (جان شیرین) از صفا جان است

کتابخانه خاندان قاجاریه

در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت	لوز شیرین نقش لعل شکر نیت بود بهوت	
۳۳۲	چون بخت در در حکم لعل شکر بار تو مغز من در استخوان شیرین کند گفتار تو	۶۹۵
بواجب در کان لعل دست سلک گوشت مطلع صائب فروغ انجمن را مظهر	خنده تکلیب او در حلاوت شکر تأثیر ندان او در خنده همچون اختر	
۳۵	خنده و ندان نما از لعل یار ما به بین گر ندیدیستی بر روز اختر یا اینجا به بین	۶۹۶
دید مثل در لطف و خشم و مکن چنین بجز شیرین مقال و قوی شیرین سخن	خنده او بر لبش جن لب شکر شکن از شکر خندش برده معتویا و ذوق لبین	
۳۶	آن تبسم و رخ زهر چشم خشم آلوده کرد لمخی با دام را آسب شکر بالوده کرد	۶۹۷
بر شکر خندش روان عاشق لعلش نثار	جان فدای جلوه شیرین تبسم است یار	

کتابخانه خاندان قاجاریه  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 صاحب نجیب نادریان است  
 این کتاب نجیب گوشت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت

۲۶۹

کتابخانه خاندان قاجاریه  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 صاحب نجیب نادریان است  
 این کتاب نجیب گوشت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت  
 در ثبوت دعوی مضمون صائب و برهوت

سخن آخند و بیبارک

سخن سیم از دست ۱۲  
 سخن زبیر خند خند کار از غنیمت  
 بود زبیر خند  
 سخن سیم از دست ۱۱  
 سخن زبیر خند خند کار از غنیمت  
 بود زبیر خند  
 سخن سیم از دست ۱۰  
 سخن زبیر خند خند کار از غنیمت  
 بود زبیر خند

و شمن مغلوب را عضو شش نماید شمسار	بر لب خندان او میرد اسیر و افکار
۶۹۸	از قسمت جهان بلب باشد عدوس زبیر خند
	حاجت زبیر شش چه باشد هر که می میرد وقتند
۶۹۹	چشم را آینه بر دایره بستم کرده
	وز تبسم حن ایما سے تکلم کرده
۷۰۰	ناصر رنگین بیاں چون بلبلے بر گل شمار
	فکر صائب بر لب روشن فدای پروانه وار
خند زبیر بے باخند و پنهان یار	بر لبش لطف تبسم را نماید آشکار

۲۶۰  
 اول مال دوست ۱۱  
 سخن سیم از دست ۱۰  
 سخن زبیر خند خند کار از غنیمت  
 بود زبیر خند  
 سخن سیم از دست ۹  
 سخن زبیر خند خند کار از غنیمت  
 بود زبیر خند

تاریخ تالیف

تاریخ تالیف

برگل لہوات اور چوں گل شد آثار بہار	صائب شیریں سخن گوید چو طوطی در نہار
۹۰۱	خندہ زان تخیل مستور اگر آید برون
	از دل مورے گر صبح شکر آید برون
خال چون نور نبود بہ لب خندان او شکرین تشبیہ لعل خندہ اش شایان او	یا قلم شہد از شکر خندہ لبش در شان او شاعر شیریں سخن لب می زند در شان او
۹۰۲	شہرت شیریں تبسم بہ لبیاں نازنینا
	چہرہ از موم خالص بردہ بان انگبین
لعل لب را در سخن تشبیہ یا قوت خوش آب گریہ اور غم تہمت چو باران سحاب	خندہ صبح مشرق لب عارض او آفتاب خندہ دندان نما در چشم صاحب قباب
۹۰۳	گریہ ہا در پردہ بہر عیش سامان آورد
	خندہ بے اختیار برق باران آورد
خاندن از لب یارم چو نقش خندہ بست	لوح نقش نازکش دلدرد را دوام بست

تاریخ تالیف

۲۶۱

تاریخ تالیف

خطاب یعنی برودت مبارک

که در کتب معتبره نقل شده است

صورت کارم بعالم بر مراد من شست	تأسیس شیرین و بر صنعت شکر شکست
۳۳	خنده نیر لب یارم مرادش ادا کرد چشم خندانش بجهن صفت من صا د کرد
۳۱	خطاب یعنی برودت مبارک
خامد ام در دست و چشم شو شگافم بر پروت	من به تصویر خط لبها ت می عالم برودت پیش خود و اکرون و استادان من در برودت
۱	ریم اینجا بر دستبانی و بهزاد را مایه فخر است رنگ صنعتم ستاد را
کردم از زلفت پر پر بیان عالم موظم	من بصفت بر طریق نقشبندان عجم از سواد چشم سامان جدا آمد به هم
۲	تا بروت از رنگ چس بر تافت از امداد من یک بروتش را اول برگزید ستاد من

که در کتب معتبره نقل شده است  
در کتب معتبره نقل شده است  
در کتب معتبره نقل شده است

۲۶۲  
که در کتب معتبره نقل شده است  
که در کتب معتبره نقل شده است  
که در کتب معتبره نقل شده است

خطای کاتبی در خط نستعلیق

می طرز از دین خط نازک چو سطر در کتاب	کاتب قدرت بروی سادو در عهد شیب
حسن مضمون از مضامین لیس لب البیاب	در کتابی چهره این بیت العزل از انتخا
لوح او باشد به تحریر منبت منجلی	حسن کتوب خفی در سا لها گرد و جلی
می نماید از فروغ فکرست تا صر علی	از لب او حسن مضمون بلند و معنی
می کند از کان یا قوقی زمره آشکار	آن خط نیز لب لعل گهر باز نگار
شانی تکویر لب پیدا کند رنگ بهار	کس به بیداد و آراور کان بعلین سبزها
تالیش خط زمره رنگ بر نیچاوه بست	تالیش خط زمره رنگ بر نیچاوه بست
سبزه ها از لاله زار گلشن لب سبز دست	سبزه ها از لاله زار گلشن لب سبز دست

۱۰۰ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۱ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۲ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۳ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۴ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۵ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۶ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۷ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۸ نام علی شامه سطر  
 ۱۰۹ نام علی شامه سطر  
 ۱۱۰ نام علی شامه سطر

خیال برین در دست بیاید

کلمه بیخود و بیجا شام و سحر  
در دست «  
کلمه و اصطلاح بیجا شام و سحر  
در دست «  
کلمه علی سیر عاده شام و سحر  
در دست «

تشنه دیدار یارم را خط لب بر پیر	بر کنار حوض لب خط چو ریحان ترس
ای دل لب نشه را ریحان خوش منظر	یار خجود را چه غم از احتیاج دیگر

۸۱۰	بر لبش لب تشنگان را خط او بر پیر نبود
۶	خضر را بر آب حیوان یاد اسکندر نبود

از خط سبزش نخل شد طوطی شکر شکن	از صفات لعل لب بقا رخسارش حرف نزن
ست رنگ سینه اش طوطی بقصد چمن	و چه خوش گوید بصفش و صفش شیر سخن

۸۱۱	رنگ خط سبز چو لعل جانان ریختند
۷	آبروی طوطیاں در شکرستان ریختند

بزرگ آرزو از خط لب سینه زار	دانا دار و بهر یک موسم این فصل بهار
در زمین شور ریحان زوید زینهار	این چا سراسر است می پرسد علی سینه و آ

۸۱۲	کز زمین شور سنبل بر نیار و سقد یا
۸	سبز خط بزرگ زار لبش روید چرا

۲۷۳



خطایب و خطایب و خطایب

خطایب و خطایب و خطایب

خطایب و خطایب و خطایب

خطایب و خطایب و خطایب

خطایب و خطایب و خطایب

بیزه خطایب و حسن یارم را فرود	بهر که بیند حسن بروی پاک می خواند و رود
بیزه فرمانش بر حکم حسرتش و نمود	بیزه یارم چو یار مجید نافرمان نبود

۸۱۳	ز آنکه حسن بی وفا گردید از فرمان برون	۹
	بر لبش آمد بجای سبزه نافرمان برون	

باد و بار و کرد یارم چو چشمی را پسند	چاره بروی نماید حسن او را چو چند
بهر که با او شد و چو چار از حسن او شد پیره مند	با نگار خویش می گوید سخندان مجید

خطا دید ای شریکین بر روی ما بر دار چشم	۱۰
میتوان اکنون چو چار باروشدی شد چو چشم	

حرف حرف خط دید از راه پنهانی خیر	موجوبیابی اگر بینی با معسان نظر
در سخن جاشاکر نمودن ازین باریک تر	موشگافی می کند در وصف او کلب اثر

گر ندیدی تر جهان از غیب اینجایم	۱۱
آن خط نازک رقم بر گرد این لبهایم	

خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب

۲۶۵

خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب  
خطایب و خطایب و خطایب

خطاب یعنی برودت بیارک  
 اشرف مانندانی شام ۲۱۶  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار نام قسم از خط  
 (در ۱۶)  
 خط غبار از دست  
 در اوقات نام و فقهیست بودن  
 در اوقات اللغات  
 خط غبار و شام بودن  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار یعنی شام بودن

از رو و اشعار خط لب بیت برورش بلند		این دو لب برود و اشعارش مدس است بلند	
لطف مضمون مدس از رباعی چاچند		اشرف مانندانی را رباعی شد پسند	
۱۲	خط پشت لب بچشم باز ابرو خوشتر است	۱۲	بیت آخر در رباعی است مخکو خوشتر است
	وصف خط لب رقم کردم من از خط غبار		تا خط سبز تو از تحریر من شد آشکار
شد خط یا قوت از خط غبارم شرمسار		گوهر مضمون خسر و شد تضمین آبدار	
۱۳	تا غبار خط لب لعل ترا در بر کشد	۱۳	گوهر از گردنچی خاک ابر سر کشید
	سینه نورسته دیدم بر لب چه فرات		منبع حوض دانهش چشمه آب حیات
آن لب جان بخش او اندامی حاسن فرات		صائب از طبع روان خضر طریقت در صفات	
۱۴	این خط سبزیت بر پشت لب جانان بلند	۱۴	یار گیسو بر که شد از چشمه حیوان بلند

۲۱۶  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار یعنی شام بودن  
 در اوقات نام و فقهیست بودن  
 در اوقات اللغات  
 خط غبار و شام بودن  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار یعنی شام بودن  
 ۲۱۶  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار یعنی شام بودن  
 در اوقات نام و فقهیست بودن  
 در اوقات اللغات  
 خط غبار و شام بودن  
 کثرت سوم از دست  
 خط غبار یعنی شام بودن

خطاب بی بی ابوت مبارک

۵۴ در بحر عجم

۵۴ در بحر عجم

۵۴ از شدت با با یکدیگر در عمل باشد

۵۴ در بحر عجم

۵۴ در بحر عجم

از لعاب نحل آں لعل لبتن جوئے وہاں یہ مضمون بقلم ویر چوں طبع رواں	جوسے آب جوہر پیش گفتہ اندا ایں باں عنبر خط یا قوم در بحر شعراست نکتہ داں
۸۱۹	رشتہ حرفی ب لعل اور گ کہ یا قوت تر شد خط لب عنبر سے از قلم آب گہر
خط سبزش سبزہ نارسہ را آثار اوست آں خط نورثہ گوئی سبزہ پیدار اوست	در خط گلزار این دیباچہ خسار اوست گوہر مضمون جہانب جوہر اشعار اوست
۸۲۰	شد خط نارسہ از لعل دلبر آشکار رشتہ سبز از صفات سلک گوہر آشکار
این خط لب نیست بل نقشہ حرف زیر لب حق سبیش مقال نکتہ سخاں عرب	دین خط العیش خط یا قوت می دار و لقب در صفا لعل لب او غیرت صنع طلب
۸۲۱	از خط لب پاس او بہ حرف زیر لب بہ ہیں ہر کہ خواند ز لعلش چوں خط زیر نگین

۵۴ در بحر عجم

۲۶۶

۵۴ در بحر عجم



دوران مبارک

۱۴۱۲۵

۱۴۱۲۶

۱۴۱۲۷

۱۴۱۲۸

۱۴۱۲۹

زین خطش بر خاتم لعش نغمین اخترے	آیہ ناب پدائش جو ہر شہ لاملہ ہے
آن لیا اور بلاغت تیج آتش پیکرے	این خطالب بر لب تیج لب او جگرے

۸۲۵	واں لب تیج لب لعش بود الماس بار	۲۱
	زین خط تیج لب او سینہ دشمن فرگار	

زنگ بوس خط اشکین شک و غبر است	موشگافی ہاے من مقبول طبع دلبر است
این خط سبز شکر بر لب پیچیر است	در گلستان خوش ہر رنگ بجان تر است

۸۲۶	نقش خوابم چون پسند خاطر دلدار شد	۲۲
	از تبسم سبزہ خوابیدہ اشش بیدار شد	

۳۶	وہان مبارک	۳۲
----	------------	----

گرم از موس میان نازک او موقلم	ساختم نقشین ہاشم لب شیرین قلم
خابہ من در وجود آورد تصویر عدم	ذکاک التمثال ہر من انداکرم

۸۲۷	من تصویر وہان او دہن دارم	۱
-----	---------------------------	---

۱۴۱۲۹  
باید دانست  
کہ درین داستان  
استاد قابلیت و شگفتی  
بسیار عجبانی

۲۶۹

دهان بنبارک

دهان تیغ کنیا از بخت تیغ (دهان)

دهان تیغ کنیا از بخت تیغ (دهان)

دهان تیغ کنیا از بخت تیغ (دهان)

دهان تیغ کنیا از بخت تیغ (دهان)

دهان تیغ کنیا از بخت تیغ (دهان)

کس نمی دارد مذاقی او که من دارم و لا

کز لب تیغ و لب بلایش و بلانش بر ماست  
در بلاغت این دو تشبیهات نو ایجاد است

این بلانش او بلان تیغ اگر گویا سجا است  
یا نیام تیغ از تیغ زبل گفن رو است

ساخت نقاش ازل مثال لب را همچو تیغ  
خون انصاف است این که در دهن دارد و تیغ

۸۲۸

ز انچه سلب گوهر زنده است اعدا و لب  
کان یا قوتی که زوالماس نیز و منتخب

درج لوگو گفته اند او را بلیغان عرب  
بر لب ریادمان او صدق دار و لقب

بالب لعاش دهان او چو خندان میشود  
معدن یا قوت هم الماس ندان میشود

۸۲۹

از تبسم کرد ثابت غنچه گردان غنچه را  
شاخ گل دست است ز زیر زخمدهان غنچه را

تا دهانش دید در گل از خندان غنچه را  
تا آتش کرد حیران غنچه را

غنچه زلف لطافت با و بان تنگ دوست

۸۳۰

ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)  
ایضا ظاهر کردن (آصف اللغات)

۲۸۰  
(لا اله الا الله)



کتاب بیان بین و غیبی کردن  
شدن در ۱۰۰۰  
بین و غیبی آمدن و  
موردن کردن از سن الفات  
بین و غیبی آمدن و  
کتاب بیان بین و غیبی کردن  
موردن کردن از سن الفات

ازین دہان تنگ راتنگ شکر زید لقب	
و بر اذیت حسن تشبیه و دانش است	شد وجود او برابر با عدم هر دو یکی است
نسبت نازک دہانے بالش و انی رحمت	چون قوافی تنگی مضمون بود چه نازکی است
مقدم در نقش نازک جوهر ناسفته را	۸۳۳
گفته ام گو یا حدیث آن لب ناگفته را	۸
بزد بار اوست از اوراق لہا بر کتاب	آن خط سبزه مضمون بر لب القباب
مستتر نوش درین شان لب چمن شہنایب	آن دہان شکریش چون شکر گرم شد در آب
از علاوت و صف شیرینش ز با نمر اہبت	۹
میچکس چون من دانش را بدین خوبی بہبت	۸۳۵
گرہ جوہر خالیب انکہ سنجان سخن	چون گیس و اتد بر تنگیب شکر شکن
از نزاکت کار نگرفتند بہر گزہ چو من	از شمال نسبت ثابت خال در گنج دہن
خال در گنج دہان او اگر افتا وہ است	۱۰
۸۳۶	

۲۸۲



دیوان تبارک

۱۵ ساله شریعت شایسته

۱۴۱۱

۱۴۱۲

۱۴۱۳

۱۴۱۴

۱۴۱۵

گوئیامورست در تنگ شکر افتاده است

آن دین آنچه گفتن در سخن وصف نیست

با بیان تنگ مصف (میدین حسن بیان است

من نمی آمم چه معشوق او نامهربانست

از سانی مطلع چستاور از زبان است

گردن را هیچ گفتم این قدر بر من هیچ

۸۳۶

از غضب گفتمی (چه گفتمی بازمی گویم که هیچ

گفت جانم بدین بوست گل اندر گلای

انوری گوید زبان را آب جره چو آب

گفت حاتم غرق شد نگر در حلقه آب

دانش ترا کجا دستم بر یاقوت آب

زیر لب با منج حوض دهاشش آبدار

۸۳۸

چشمه لبر ز نهال می شود در آستان

گر چه بر قفل بان یار کردم هست و بود

از تعلق عقده لایختر بر سر بود

یک سخن شکل بان بیدبان من نمود

در خصوص به اول او دیدم دمان نبود

بار بار کرد بیان تنگ او که بریدم

۸۳۹

۱۳

۲۸۳

۱۴۱۶  
۱۴۱۷  
۱۴۱۸  
۱۴۱۹  
۱۴۲۰  
۱۴۲۱  
۱۴۲۲  
۱۴۲۳  
۱۴۲۴  
۱۴۲۵  
۱۴۲۶  
۱۴۲۷  
۱۴۲۸  
۱۴۲۹  
۱۴۳۰  
۱۴۳۱  
۱۴۳۲  
۱۴۳۳  
۱۴۳۴  
۱۴۳۵  
۱۴۳۶  
۱۴۳۷  
۱۴۳۸  
۱۴۳۹  
۱۴۴۰  
۱۴۴۱  
۱۴۴۲  
۱۴۴۳  
۱۴۴۴  
۱۴۴۵  
۱۴۴۶  
۱۴۴۷  
۱۴۴۸  
۱۴۴۹  
۱۴۵۰  
۱۴۵۱  
۱۴۵۲  
۱۴۵۳  
۱۴۵۴  
۱۴۵۵  
۱۴۵۶  
۱۴۵۷  
۱۴۵۸  
۱۴۵۹  
۱۴۶۰  
۱۴۶۱  
۱۴۶۲  
۱۴۶۳  
۱۴۶۴  
۱۴۶۵  
۱۴۶۶  
۱۴۶۷  
۱۴۶۸  
۱۴۶۹  
۱۴۷۰  
۱۴۷۱  
۱۴۷۲  
۱۴۷۳  
۱۴۷۴  
۱۴۷۵  
۱۴۷۶  
۱۴۷۷  
۱۴۷۸  
۱۴۷۹  
۱۴۸۰  
۱۴۸۱  
۱۴۸۲  
۱۴۸۳  
۱۴۸۴  
۱۴۸۵  
۱۴۸۶  
۱۴۸۷  
۱۴۸۸  
۱۴۸۹  
۱۴۹۰  
۱۴۹۱  
۱۴۹۲  
۱۴۹۳  
۱۴۹۴  
۱۴۹۵  
۱۴۹۶  
۱۴۹۷  
۱۴۹۸  
۱۴۹۹  
۱۵۰۰

	در سخن ہائے لبش از دہن را دیدہ ام	
	برو پاش ہر لب و چون ہائے در نظر	در میانش از قمریم دہانش جلوہ گر
	ماہ را کامل کند خیمارہ آن سیمبر	حسن انگشت شہادت منظر شوق القمر
۱۳	فکرت من ہے ولا مجسر نامش در سخن ایں بود اعجاز یارم یا بود اعجاز من	۹۳۰
	نیت ہرگز در دہان تنگ نکس سخن	حرف نتواند اگر حرفے بر آید ز دہن
	گر سخن در دہن خورد و جوہ آں چو من	خامشی اولے بود چوں سیلابے زمردن
۱۵	بر زبان خلق افواہے است میدری دہاں ایں سخن اصلے ندارد تانیاری بزباں	۹۳۱
	وانما دار و گلش در گلشن عارض مقام	گل گلشن داغ بر دل از عذار اللہ مقام
	ایں دہان تنگے را در خموشی غنچہ نام	بیلان خجانتنگے این شگفت گاہ کلام
۱۶	غنچہ و گل گرچہ دار دہر کے بوئے دہن	۹۳۲

۱۵. دہان سخن یعنی آثار و عطا  
چیزت و دہن (آصف اللہ)

فصلی است که در آن سخن از سوره بقره است  
فصلی است که در آن سخن از سوره آل عمران است  
فصلی است که در آن سخن از سوره اعراف است  
فصلی است که در آن سخن از سوره انفجار است  
فصلی است که در آن سخن از سوره ممتحنه است  
فصلی است که در آن سخن از سوره طه است  
فصلی است که در آن سخن از سوره احزاب است  
فصلی است که در آن سخن از سوره سوره است  
فصلی است که در آن سخن از سوره احزاب است  
فصلی است که در آن سخن از سوره سوره است

	نیک با او همی آسان نباشد چوین	
	در بخیل آمدش خمیازه او در نظر خواست گیر و در همین انگشت حیرت سیر	
	همچو خاتم یافت از ورده بان خج و خمر تنگ تر از حلقه انگشتری بدیش مگر	
۱۴	خاتم انگشت خوابان بانگین آید ار خانه بردوش است از رشک دهان تنگ یار	۸۴۳
	از دهان تنگ او سیر و می آید سخن مخبر حرف است ایر کرم در آورده ای نه یارین	
	بر لب لعلش یازمانی تبسم حرف زن این سخن ساز نیست کوه دار سخن با در دهن	
۱۸	یک سر بر بزم سخن بود در آن سو سے میاں یک سر بر سویت و باشد صد سخن در این میاں	۸۴۴
	از ورده کر غیب اش دانت مضمون بشمار همچو الهامی که ایامیست از پروردگار	
۱۹	ده چشید و بان دست لعل سفته	۸۴۵

	پر حدیث اوست و حے از زبان ما گفته	
	گوییایا جاسے سخن بود دہان یارا	دور وار دہان تنگ او گفتار را
	در دہانش جانی باشد لب انہارا	می پسندد گرچه لباس دہن تکرار را
۲۰	چوں دہان تنگ اندر بیزبانی می کند بر لب بعلش تبسم ترجمانی می کند	۸۴۶
	می شود لب از سقا رگل شکر شکن	آن خطا سبزش گوئی که طوطی در چمن
	در حدیث آید و لے از غنہ بختا دیدن	نون تنوین است این میم دہانش در سخن
۲۱	تا نیاید بزبان گویم چیاں حرف است این ز آنکہ از لب ہاشکاف کلک شجر است این	۸۴۷
	از حدیث آن دہن اہل زبانے گفته اند	آن دہان تنگ ار از نہانے گفته اند
	در سخن اہل بلاغت نکتہ دانے گفته اند	در خوشی در طلاقت پیدہانے گفته اند
۲۲	از دہان نازک اومی چکہ لطف سخن	۸۴۸

دیان مبارک

توسعه بیشتر است

نقطه اول بودن (اصطلاحات)

نقطه یکبار یعنی نقطه اول است

نقطه اول و ثانیه با جهت معلوم

در نه مفهوم دیان تنگ بود و سید مین		
این دانش مبین اسرار را آینه نهال	سیم مدغم - نون تنوین با مکتب زبان	
عالم غیب است یا ملک عدم شیب آس	بند مضمون فکر حاجی شیرین بیان	
۸۴۹	حقه لولوست یا سر چشمه آب حیات	۲۳
	غنچه لعل است یا طوطی است یا ننگ نبات	
پسته هر چند می دارد ناک با خویش تن	با دانت میت آسان از ملاحظت مزون	
تا فرود هم بخود است یا در دست کرده من	در گریبان همچو غریب پسته نهان قمن	
۸۵۰	این نکر دانسته بی تنگی چون دل تنگ ز مورد	۲۴
	از ملاحظت هر طرف در عالمی افتاده شور	
نقطه پرکار و در دانه دانش در لب	نقطه روشن تر پرکار (یا رم القب)	
این دانش نقطه شک از بلیغان عرب	بر زبان اهل نظر دارند بعد العجب	
۸۵۱	نقطه موهوم نماید از تعمق در نظر	۲۵

نقطه اول و ثانیه با جهت معلوم  
نقطه اول بودن (اصطلاحات)  
نقطه یکبار یعنی نقطه اول است  
نقطه اول و ثانیه با جهت معلوم

۲۸۶

نقطه اول و ثانیه با جهت معلوم  
نقطه اول بودن (اصطلاحات)  
نقطه یکبار یعنی نقطه اول است  
نقطه اول و ثانیه با جهت معلوم

دہان بنارک

کتابخانه جامعہ اسلامیہ  
دہلی

	در تبسم میشود راز دہن پوشیدہ تر	
	شد دہان تنگ و یا قوت را شق لعل از سکو تب تب شکاف خامر می آید بہم	آن خط مشکین اوراق لبش حسن رقم در وجود آن لب گویا شش مضمون عدم
۸۵۲	سطر یا قوتی رقم آن جب در لب لعل نگار حسن مضمون رقم شد از تبسم آشکار	۱۶
	آن بان نازکش لعل لبش را محترنے تیزی نوک بان تار نفس را سوزنے	در میان لعل می بنسیم نازک و زرنے ریزہ الماس در لعل لبش روزنہ نے
۸۵۳	در عکلم گرم مویں دہانش و اشود چشم سوزن بر دہان تنگ او شیدا شود	۲۶
	بند زبان گویند اور از دہان تنگ او در سخن فرما زوانی می کند فرسنگ او	صد سخن پیدا شود از خود پیر آنگ او بر زبان جو پیر شمشیر سیا و رنگ او
۸۵۴	عقل حیرت در کار دہان تنگ یار	۲۸

کتابخانه جامعہ اسلامیہ  
دہلی  
کتاب شماره ۱۳  
تاریخ ۱۳۰۰  
تذکرہ دندان یار  
تذکرہ دندان یار  
تذکرہ دندان یار

۲۸۸  
(تذکرہ دندان یار)

دانش مبارک

لغات جنگی شدن

باز شدن

۱۰۰

	کشور دل را به تیغ لب کند در اقتدار	
	می نیاید سنجید موی میان در چشم من نسبتی وارد میانش با دبان بید من	موی چشمی چون در افتد که توان گریتن اگر وجود این آن درند شک اهل سخن
۸۵۵	از مژگنش قوافی تنگ بر اهل زبان با دبانش نیست تشبیه مناسب جز میاں	۲۹
	با بسکبک نظم خود ناسفته گوهر کرده ایم بے دہانی را دبان تنگ باور کرده ایم	گوئی با بیزبانی با سخن سکر کرده ایم در سخن تضمین مضمون سخند کرده ایم
۸۵۶	آن دبان تنگ و صاحب مگر تنہاں مانند گر چه بے اصل است لیکن این خیر نہاں مانند	۳۰
	اے ورا نقش دبان تا زکش بر تخمین چوں لب اوست گروید پانی را بسین	اگر زبان ہر کس خیر و صد اے آفرین در لب او باز شد نگر دبان نازنین
۸۵۷	گر چه بیچ است آن دبان تنگ یا بید ہاں	۳۱

۱۰۰ در آصف اللغات  
۱۰۰ مکررتی بفتح آغاز  
۱۰۰ نمودن در کلمت  
۱۰۰ باور کردن  
۱۰۰ صاحب صفا ہاں  
۱۰۰ نمودن کز شکر سوز دست  
۱۰۰ بے عمل بے بیفتار

۲۸۹

۱۰۰ سدوم و نقول آصف اللغات  
۱۰۰ بیجا ز خیر سکا از آن شمار و





زندانیان مبارک

کتابت کلام از صفات آید

زندانیان بیگانه (در سجده)

کتابت شدن در سجده

در سجده کردن (در سجده)

زندانیان خود را در سجده

زندانیان (توضیحات)

۸۹۰	تا عنان ابد است آوردم او شد خوش گام	۲
وید چشم ناگهان دلدار من زندان نمود صغتم را وید چون ارشنگ چس زندان نمود	خامه بر لوح صدق نقش بر زندان نمود نقش من هزاره را انگشت در زندان نمود	
۸۹۱	دست من بوسید و زندان بر سر زندان نهاد بادل ناخوسته بر کار من و زندان نهاد	۳
وید چون تصویر زندانش بلوغ ارشنگ چس ز آنکه زندان در رازش با فکندم بر زمین	بر جگر زندان خود نقشه با قلب جزین اے و آلا زندان بگام خود فرودم زمین	
۸۹۲	خامه من گروه تصویر را پرواز کرد بهوش ارشنگ از سرش چون طائر پرواز کرد	۴
آنکه وارد شهره کافی بصنا جان دهر گفتش بهر اداری در فن تصویر بهر	ویدش زندان خود از رشک خایید بهر می زنی زندان زندان چه از خوش خبر	

کتابت کلام از صفات آید  
زندانیان بیگانه (در سجده)  
کتابت شدن در سجده  
در سجده کردن (در سجده)  
زندانیان خود را در سجده  
زندانیان (توضیحات)

۲۹۱

زندانیان در سجده  
کتابت کلام از صفات آید  
زندانیان بیگانه (در سجده)  
کتابت شدن در سجده  
در سجده کردن (در سجده)  
زندانیان خود را در سجده  
زندانیان (توضیحات)

کتابت کلام از صفات آید



۸	از شکر خندے چو صبح در نضا پیدا شود نخم دندان تا بدو سیار و ناپیدا شود	۸۹۶
قطره های آب سیان نیز در چشم حساب	فلسای می شود تا باں چو چرم آفتاب	خنده اش چو افکند عکس دندان در آب پنجه (فانو) سے بروی شمع می تا بد جباب
۹	از فروغ آن در دندان صدق سیاب شد وزندامت گوهرش چو اشک شبنم آب شد	۸۹۷
وانه در راعض نین فوات جوهر گفته اند	لعل لب را معدن یا قوت احر گفته اند	گوهر دندان و راجان گوهر گفته اند آب دندان اصل آب گوهر گفته اند
۱۰	سنگ دندان زیر لعل لب نماید در نظر صد عجب که معدن یا قوت می خیزد گهر	۸۹۸
ناز بر لعل لبست لعل بد خدائی کند صبح را شرم شکر خند تو دندان کنی کند	گوهر از دندان چو آینه حیرانی کند صاحب از لطف زبان فخر سخندانی کند	

لعل لب شکسته بقول بیابان  
تقریر شدت  
عقل گوهر بقول بیابان  
دندان گوهر بقول بیابان  
عقل صاحب سفاده شامه  
از آن که صبح و عصر از دست  
دندان گوهر بقول بیابان

دندان

۱۱	ہر کہ بچوں میں لب و دندان نمارد و سخن در سخاوتی چه بند نقشش دندان دہن	۸۶۹
شذوذ دانش عیان مذاتہ ہے حرفیں فکرت میں کرد بر فکر شانی آفریں	دور لب انگشتر و دندان او نقش نگین می کند دندان و پیم لب پرا نگین	
۱۲	نقش دندان خوبتر کرواں لب پر خندہ را قیمت آرسے بیشتر باشد عمیق کندہ را	۸۷۰
قطرہ شیر است دندان ابگینے نعل تر در مذاق حسن دار و ہر یکے ذوق دگر	شکرین تشبیہ دندان لبش شیر و شکر گرچہ این شیر و شکر مخلوط بنماید مگر	
۱۳	از لعاب آن دہن چاہ ز نخداں آبگینے وز لب شیرین او فرما و بند جوے شیر	۸۷۱
مصریان گفتند دندان ترا حسب نبات قطرہ دندان لباب چشمہ آب حیات	تالیب شیرین دندان تو شد شیرین صفات در سخن جان بخش لب نیست ہرگز و صفات	

۱۴	چشمہ حیواں بوضعت قطره چوں لب کشاد خضر بر فوقیت دندان تو دندان نہاد	۸۶۲
بازر سیخ بیخ دندان مرصع زیورے	پارہ الماس در تشدید اوقان ترے	گوہر دندان اور جاسے دندان جوہرے یا بود در معدن لعل لب او گوہرے
۱۵	این مرصع زیور الماس در ریح وہن می نماید آب و تاب خویش در عرض سخن	۸۶۳
در عجم دار و زبان تخفیف آن معتبر	می نماید در وہ سطر گوہرین زیور و زبر	گرچه تشدید است در الفاظ نازی بیشتر در وہن دندان تشدید دندان را نگر
۱۶	کاتب قدرت چو سست را تشدید سے نکاشت چشم خود را در کتابت برہیں تشدید و آشت	۸۶۴
ہر بن دندان اور اور سخن مسامر نام بانوشیریں زبان در خمیہ اش در مقام	خمیہ سقف وہن در روز دندانش قیام پردہ ہے لب بود دیوار کر پاس خیام	

دندان نہاد - اعتراف  
 (در چشمہ)  
 طے طے دندان بقول  
 آصف اللغات - جوہر تشدید  
 و ناریاں از بیخ  
 ۵۰۵ باقی جان تشدید  
 ۵۰۵ در بیان این است

دندان مبارک و بیاضی بکند  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

۱۶	تاریک گاه و بهر چشم نگاه عالی را طاب خیمه ابر سید از خجالتش گردیده آب	۸۶۵
مفتح نوک لبهاں بکشاید او را در سخن کسرت افشاگر در ازش این چنین در سخن	در خموشی قفل و دندانش چومی بند و بهین کسرت است اندر سخن مضمون دندان همچون	
۱۸	پروده آن قفل و دندانش لب خاموش یار این کلید قفل از دندان او دندان دار	۸۶۶
موتین بر خاست او را دید چون در سخن اشک گوهری چکد در رخ از چشم صدف	گوهر از تشبیه دندان تومی دارد شرف پیش دندان و دانت صدف مثل حرف	
۱۹	می کند کام صدف چون باد دانت همسری آسماں دندان کشد در چینه بد گوهری	۸۶۷
پیش دندان عیان صدف خجالت از دندان شب گریز دندان خوش برود در عجب	در سخن دندان صبح از عکس صبح طرف از زبان او کشد دندان گوه آن لعل لب	

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
دندان مبارک بر خاستن حالت باطن  
(اشترک)

زبان مبارک

۱۷

دندان درد دوا

۱۸

دندان درد دوا

۱۹

دندان درد دوا

۲۰

دندان درد دوا

کندش دندان رخ از تیزی دندان یار  
۲۰ ریخت دندان از دواش تیغ شد دندان دوار

بسته دندان پاکش بته از تانیفس  
جز زبان سجد گروان کس ندارد دوسرے  
دانه پسته گوهر پیش سفته هر نکته یار  
خامه رادر صفت دندان میں بیج دہیں

۲۱ روز و شب لعل بسیار در دهن تسمیع خواں  
دار و از آیات سبحان الٰذی را بر زبان

نفس دندان دید چون گرم بلوغ لعل لب  
در حضورش سرنگوں بودم باین ادب  
خنده دندان نما نمود آنار طرب  
ہیات خاموشیم سراپا حسن طلب

۲۲ یار من بر آفرین صفت من لب کشاو  
مانی ناشاد دندان بر سر دندان نہاد

۳۹ زبان مبارک ۳۳

کشی مضمون ان چون سحابے در ہوا  
می برد فکر بلندم همچو آبے در ہوا

دندان درد دوا

دندان درد دوا

۲۹

دندان درد دوا

دندان درد دوا

دندان درد دوا

گر کند پیدا خیال ان غلابے در ہوا	گنبد پروں پر و مثل جابے در ہوا
۸۵۱	پوں ز پروں بگذر دازت سکر تم موج سخن ناز بجز شعر اموزون است بر او ن سخن
من بہ تعریفِ بابت ششم از کوش زبان در صفاتِ اکتسابیہ زبان آورد زبان	تا مکتبے از زبان پاک ارم پر زبان خضر در شانِ بابت چوں قلندرت زبان
۸۵۲	در تکلم با تو از شہدِ لبست جان می چسب آبِ حسرت از زبانِ آبِ حیوان می چسب
از ازل طبع روانم خوگر سیہ چون در سر و حسن تصویر زبان با این	فکر تم رنگینی مضمون پسند و سخن بیل شکرم بضمین تجلی نغمہ زن
۸۵۳	نو گلے کو در تکلم مست و ہوشم کند مے زمینا سے زبان در ساغر گوشم کند
نقشِ گل بر زبان بستم بلوچ لب چناں	کز گلِ سرخ دمازشن بر گلِ گلِ گرم عیاں

۱۰ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۱ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۲ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۳ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۴ زبان کو سیکھ کر اور شاعر

۲۹۸  
۱۵ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۶ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۷ زبان کو سیکھ کر اور شاعر  
۱۸ زبان کو سیکھ کر اور شاعر



ملک نقش و نقش بیخود  
شیرین در بهار  
ملک تر زبان ای که سخن بگوید  
زبان که بگوید هر چه گوید

تاخذ کفار اول چو گلشن را خزان	با گل نگین نمودم صورت خای زبان
۴	<p>درست نگه گیسو نیش و لال می کند</p> <p>نغمه در وصف زبان منتقار طبل می کند</p>
از در عمل لبش قفسل من گردید و	<p>نفس متعجب زبان چو بر لبش بستم و لا</p> <p>پرده های لب و قفسل درین آریها</p>
۵	<p>این زبان پاک هم قفل است نازک هم کلید</p> <p>چشم دیدم من سکوتش حرف او گوشم شنید</p>
یک فرق از دست کفایت پروردگار	<p>حسن گلبرگ زبانش وز گاه بوشیار</p> <p>از زبان لاله رنگش داغ بر دل لاله زار</p>
۶	<p>در بلاغت گرچه خار تیز تشبیه زبانت</p> <p>لیک این برگ گل بی خار یا بر غیر آنست</p>
حسن تخمین با نشن با خد حرف سخن	آز حرفش زبانت زبان طرف سخن

کلمه طرف پر و داشتن یعنی زلف و مو شدن

در مستقیب شدن (بسیار جبر) یعنی سالان فاعل

کلمه زبان یعنی سالان یعنی سخن  
صفت است و زبان یعنی سخن  
مفعول زبان است ۱۱

کلمه واقعه بتاریخ شاموس  
مفعول و شاموس از دست ۱۲  
مفعول واقعه تاریخی شاموس

۳۰۰

کلمه کون که شاموس مال است  
کلمه نیز پوشان یعنی بپوشی

کلمه رخا که شاموس ۱۳

عالم سخن کلام و واقف صرف سخن	از زبانش گوشن دارد و اول طرف سخن
۸۸۶	من زبانش دیده ام بشنیده ام قال زبان فاعل سخن بیان مفعول افعال زبان
از زبان تنگ خود چون بیدین گویا شود	از زبان او و هرین میسبیل زبان پیدا شود
وز زبان تید چون از دهن افشا شود	واقف اسرار بر لطف سخن شنیدار شود
۸۸۸	از تراستی می شود حرفش لبب کم آشنا دل نمی خواهد که گردوی یک سخن از لب جدا
بگر جان اسفند ام در دست گفتار یار	بهر سخن را گفته ام مصداق در آبدار
از زبان او شود سخن زبانش آسنگار	صاحبان تضمین من چون گفتارش نثار
۸۸۹	تا بر آمد حرفت از لعل کهر بارش برهیل آب گوهر تلخ در کام صدن شد بگر کون
بزرگوشان چمن شیدا س گلبرگ زبان	طوطی شکر شکن و لدا زده لطف بیان

حسرت آورد سخن از فکر باشم شد عیال	عند لیب نغمه زن مدح و نعت خواه
۱۰	<p>بانغبان است می بر زبان تاک را</p> <p>بر زبان آرد اگر نام لسان پاک را</p>
در سخن گفتن بر شکل گوش می گیر و نما	<p>چون لب شیرین هم چسبند می گردد جدا</p> <p>در شگفتن می نماید غمچینش نازک صدا</p>
۱۱	<p>گلخانه از یک سخن چو برگ گل در زبان</p> <p>بجهت از غنچه پیدای می شود گنگا و بیان</p>
از زبان او نمی آید چه بر سوس گذشت	<p>چون حدیث در چین از لطف پارمین گذشت</p> <p>طوبی از شرم زبان یار از گفتن گذشت</p>
۱۲	<p>گفت سعدی گر چمن گوید ز خود بار دیگر</p> <p>من زبان سوسنش را از قفا سازم بدر</p>
در دیوان او بود اول زبان گفتگو	از زبان یار ما توان شنیدن جریب او

کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول  
 کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول  
 کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول

۳۰۱

کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول  
 کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول  
 کلمه ششم از این کتاب است  
 در شرح سوال است  
 کلمه گذشتن به قول به قول

از زبان اوزباں خیز چوبے ناز بو	شده صدے (غنچاپ) در پرده با غنچاپ
۸۹۳	دروبان اوزباں از غنچا برگ گلے در تکلم لطف او همچوں نواسے بلبلے
۸۹۴	دیندیرت آنچناں این پی شکر شکن گفت صاحب حرف شیرین کید زمین پیشتر از گوشش می آید بد لبها سخن نقل او گرو و بندوق خویش نقل انجمن
۸۹۴	نقل نتوان کرد گفتار شکر بارش و لا لب ز شیرینی بهم چسبند می گرد و جدا
۸۹۵	چون کاید در سخن لعل لب آب و تاب آب و رنگ گفتگو آں لب لعل خوشاب درزبے مغزی قدر آب دریا چون کرد معدن اگر یاب چاک مانند گلاب
۸۹۵	از گهر آشتانی لعلش صدت را انفعال غرق آب گوهر است از خجالت و شرم و ملال
	چون سپید لعل بارت کشت صاحب یک بیان شد رنگ بیهوشان سر خرواند رویان

کلمه در بیان معانی شاد و شادمانی  
کلمه در بیان معانی غم و غمناکی  
کلمه در بیان معانی شکر و شکرانگی  
کلمه در بیان معانی لب و لبخند  
کلمه در بیان معانی سخن و سخن گفتن  
کلمه در بیان معانی آب و آب نوشیدن  
کلمه در بیان معانی رنگ و رنگینگی  
کلمه در بیان معانی گوهر و گوهری  
کلمه در بیان معانی غم و غمناکی  
کلمه در بیان معانی شکر و شکرانگی  
کلمه در بیان معانی لب و لبخند  
کلمه در بیان معانی سخن و سخن گفتن  
کلمه در بیان معانی آب و آب نوشیدن  
کلمه در بیان معانی رنگ و رنگینگی  
کلمه در بیان معانی گوهر و گوهری

۳۰۲  
کلمه در بیان معانی شکر و شکرانگی  
کلمه در بیان معانی لب و لبخند  
کلمه در بیان معانی سخن و سخن گفتن  
کلمه در بیان معانی آب و آب نوشیدن  
کلمه در بیان معانی رنگ و رنگینگی  
کلمه در بیان معانی گوهر و گوهری  
کلمه در بیان معانی غم و غمناکی  
کلمه در بیان معانی شکر و شکرانگی  
کلمه در بیان معانی لب و لبخند  
کلمه در بیان معانی سخن و سخن گفتن  
کلمه در بیان معانی آب و آب نوشیدن  
کلمه در بیان معانی رنگ و رنگینگی  
کلمه در بیان معانی گوهر و گوهری

بر طریقی جان سپردی چون بسیاریم جان	یار یار گزینار و نام او هم بر زبان
۱۶	<p>خون بر گسپان لب یار ترا رنگین کند</p> <p>ناز بر جان بخشی لعل زبان این کند</p>
<p>بے صدائے از لب پر نومی تا بد سخن</p> <p>اوندار و در سیحالی مجال مژدن</p>	<p>در بلاغت چشمه خورشید نام این بین</p> <p>بشنو عیسی اگر حرفی ز لعل یار من</p>
۱۷	<p>در دہانش مابے از چشمه خورشیدش زبان</p> <p>از لطافت حرف او آب بقار او اوہ جان</p>
<p>کس نمی سوزد بعالم ز آتش یا قوت تر</p> <p>وز تبسم لب بشیر ج می یزد شکر</p>	<p>کس ارشاد عقاب او نمی گیرد شکر</p> <p>مهر را لطفش نیک افشاند بر داغ جگر</p>
۱۸	<p>تنگ شکر راند تنها آب گرداند چوین</p> <p>می کند قند مکرر را نخل تکرار حرف</p>
از کمال نامور راز دہانش شد عیب	بیدان گفتند او را در سخن اہل زبان

کلمہ چوتھم در بیان معنی کلمہ مبارک

کلمہ پنجم در بیان معنی کلمہ مبارک

کلمہ ششم در بیان معنی کلمہ مبارک

کلمہ ہفتم در بیان معنی کلمہ مبارک

۳۰۳

کلمہ ہشتم در بیان معنی کلمہ مبارک

کلمہ نہم در بیان معنی کلمہ مبارک

کلمہ دہم در بیان معنی کلمہ مبارک

زبان مبارک

در دهان اوست از گلبرگ تر نازک زبان		بچوب برگ گل که در هر غنچه می باشد نهال	
۱۹	این دهان تنگ با حرف آ فرنی همدم صد سخن را در وجود آرزو گمان هم	۱۹۹	
آن دهان تنگ اول می نماید در چین فکریت شوکت و الامتد بیل نغمه زن		بزمی گیر سخن مهر خموشی از دهن غنچه چلب از دهان تنگ پنهان در سخن	
۲۰	تا قماش حرف او از خنده گل بافتند	۹۰۰	پرده گوشش من از مرگان بلبیل بافتند
	از لبش رامی نماید تاب اول خوش آب از سرخ طبعی شرح شد سخن بلبیل بفتاب		
۲۱	از زبانش بر سخن آینه سر را ز پنهان	۹۰۱	لمحه حسن بیانش پر تو بر برق زبان
	چرخه مغز پسته را در دهانش بافتند		

این کتاب در شهر تبریز در سال ۱۳۰۳  
توسط آقایان ...  
چاپ و انتشارت ...  
تبریز

۳۰۳  
در این کتاب ...  
چاپ و انتشارت ...

از وحید نگه رس لطف زبانش یافتند	طوطی شکر شکن راجع خوانش یافتند
۲۲	<p>یک زبانتانمان بدوق حرف لغز</p> <p>یک زبانش مردمان اوست با دام و مغز</p>
وز زبان شکرین نوزبانست شکرین	<p>از لب شکر شکن دیدم دهانت شکرین</p> <p>از زبان شکرین حرف زبانت شکرین</p>
۲۳	<p>لطف مضمون میوه از نخل بستان سخن</p> <p>یا شکر برگ جلالت زینت خوان سخن</p>
در سخن لوح زبانش کاشف اسرار حق دانش استوار پس آینه آموز و سبق	<p>بهر حدیث پاک دلیر با وی نغمه و نسق</p> <p>از کلامش در عمل بردیم از او بیان سبق</p>
۲۴	<p>ماگر فنان الفت بهره اند و ختم</p> <p>صورت طوطی باز در قفسش آموختیم</p>
در لطافت از گل شاداب نازکتر سخن	می شود در رشته مضمون او گوهر سخن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۳۰۵

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰





تیج او یا قوت پروا بدار و جانستان	بند نتواند کند مرم سب ز خرم زبان
۹۰۸	تیزی تغیش دل کفار از ساز و رفتار از زبان تیج او تیج دوم ندانند وار
خوش زبانی با او معروف و گفاری خویش	وز محبت هر کس پنداروش لدا ز خویش
می کند سیر ز آب بعل گوهر بار خویش	گفت ملاؤ منی ایران سخن بار خویش
۹۰۹	می دهد دست نام و دوش از شکر شیرین است آب قلم تشنه را ز آب گهر شیرین است
هر چه گوید یار با حسن و فاد کار او	قول او با فعل او گفاری با کردار او
روے انکار ز بند مسجده اقرار او	فکر سلمان نقشند نقض عهد یار او
۹۱۰	گر نمی بخشد بخش کاس زبانی می دهد و عدّه آن بی وفا گوئی که جانے می دهد
در دهن باشد زبان و در لبش باشد دهن	از دهن خیر زبان و از زبان خیر سخن

لطف مردم چون غم خوش  
کوز و در و بلب برش طرد  
کله دندان با شمعون دندان بیخیز از کشتی  
دندان تیج تیج کله کله با افغان  
آن زبان تیج تیج سدا بقصد  
کله کله تیج تیج شام سب و سب و سب

۳۰۶

کله سلطان سادو شام سب و سب  
کله کله سب سب سب سب سب  
کله کله سب سب سب سب سب  
کله کله سب سب سب سب سب

کلمہ بہ دہن سکنا و از یاد زان کلمہ  
 کلمہ زبان گیر سکنا و از چاسوس  
 کلمہ در عجز کلمہ نغمہ در مقام ہم نامل  
 کلمہ بیستی نغمہ در مقام شاعر  
 کلمہ صاحب صفات شاعر  
 کلمہ در حکم کلمہ لاله ست  
 کلمہ زبان بی شکم غم جو

۲۰۸

کلمہ زبان بی شکم لسان حسن  
 کلمہ در کون (بیاغم)  
 کلمہ آتش سخن در بد عشق گو چینی  
 کلمہ در کون کلمہ کلمہ در کون

وز زبان لب شود آن سید با نم حرف زدن		کس نه کرد این گوئی تفتیش زبانش همچون
۹۱۱	چوں زبان گیر سے سرخ آن دہاں آورده ام	۳۱
	تا حدیثے از زبانش بر زبان آورده ام	
	بیل از گلبرگ یارم نغمہ در مقام ارشد	طوطی از شیریں بیانی ہاش شکر بار شد
	در سخن رنگیں بانش شہرہ گلزار شد	حسن تعریف زبان رنگینی گفتار شد
۹۱۲	تا تعریف بیان دوست صاحب تر زبان	۳۲
	طوطیاں بر خاک می ماند از شکر زبان	
	می شود گرم سخن چون از زبان آتشیں	آتش گفتار تا بد از لب برق آفریں
	برق بر برق زبانش می نماید آفریں	صائب آتش سخن در بد عشق گو چینی
۹۱۳	در کاشکش از زبان آتشیں بودم چو شمع	۳۳
	تا نہ پیوستم بجاموشی نیا سودم چو شمع	
	یار ما بسیار و اند اند کے گوید مگر	تا نمی پرسند از دل بستہ وار و بیشتر

بل سخن را می تراشد از سخن با صد بهتر	از زبان کس نمی گیرد سخن آن بهره در
۳۳	از بلا غبت کار گیر و کنایاست سخن حن ایمانے نماید و اشارات سخن
بر زبانهاے جهان از زبانها احترام در زبانها می کند خلاق مابا او کلام	کس نمی دارد بجز کرم کلام او کلام در زبان پاک جبریل امین آرو پیام
۳۵	از کلام الله احکام خدا دریا فتمیم و در حدیث پاک ارشاد تمییز فتمیم
پرده لب بر زبان قفل او ستر نظر شد زبان تو کلید از گنج بهتر	آن بان تنگ تو مانند قفل بسته در در خیال بوشمند بگفت سنج بهره در
۳۶	از زبان تست در عالم کشاد کار او بند و بست عالمی و البسه گفتار تو
اے خوش طالع کیارم می کند قدر سخن	کس تو تعریف زبانش نیست ناطق همچون

در دانش شهباز شاعر مدون  
 در کتب سوم مال دوست  
 در بیان در کتب کتب کتب  
 در کتب کتب کتب کتب  
 در کتب کتب کتب کتب  
 در کتب کتب کتب کتب

ولبرین قدر دان با هسرت علم و فن		واسه بروانش که می نالد زیارت وطن	
۳۷	در بے قدری ز دل ذوق هنر بیرون کرد	۹۱۷	آب یا قوت سخن سوز از جگر بیرون نکرد
	کس نمیدهد این خمیس حرف آفرین این باں		آنکه می آرد بهر یک لفظ صدمه معنی نه باں
۳۸	بیک از وصف بانش در کثرت اینجا ز باں	۹۱۸	حاجت گفتن ندارد واسه اول این استاں
	از دلش در سخن گفتن نمی خیزد صدا		چون عقیق از لعل لب حرف نمی گردد جدا
۳۹	چون باں اخبار در نقش باں او نه با و	۹۱۹	نقش نگارون باں شست بر حسب مراد
	یا در نقش باں پدید ز باں خود کشا و		یا جزاک اشک دعا کرد و بدیل گردید شاد
۴۰	از لب تصویر پیدا شد چو آثار عتال	۳۵	یک زباں اهل هنر کردند تعریف کمال
	آواز مبارک		

۳۱۰  
 نقش شستن  
 کمال شستن نقش و عیب

<p>حلیہ آواز را تحریر خلیے شکل است آیت آواز را تفسیر خلیے شکل است</p>	<p>ہم در آواز کے تقریر خلیے شکل است صورت آواز را تصویر خلیے شکل است</p>
<p>۹۲۰</p>	<p>می کشم نقشے بلوچ پر وہ گوش از صدا می نمایم از بلاغت مطلب خود را ادا</p>
<p>از نزاکت حسن صوتش را بہ تحریر آورم سرگذشت عالم رو یا بہ تعبیر آورم</p>	<p>از کرامت غیر مرئی را بہ تصویر آورم از سخن آہنگ بہ تحقیر مزامیر آورم</p>
<p>۹۲۱</p>	<p>نظم من آن آله صبح است کو آواز را می برار و از سخن شہر مندہ سازد ساز را</p>
<p>گوشن آواز بودم از پیے نقشش صدا دیدش بر خاست از بایں لبہ نماز و ادا</p>	<p>بآب بندم در گرامون دل نقش ندا چو زبان بچناو گردیدم بر الحانش خدا</p>
<p>۹۲۲</p>	<p>جہذا صوتے کہ از یارم بگوش من رسید خوشتر آن گوشے کہ حرفے از زبان او شنید</p>

لہ آواز چار سے تصویر آواز  
رہت (اصفا لکھتے)  
لہ آواز چار سے آیت  
رہا ایسا دستور کہ صاحب صورت  
لکھتے ہر وقت کہ خاصا بنیاد  
کے لہ آواز چار سے

گفتہ انداز و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں

گشت صنّاع ازل و سازاین تصویر پاک	کردم از نا نفس پر و از این تصویر پاک
من بلند آوازہ ام ز آواز این تصویر پاک	خام شد بجز نماز اعجاز این تصویر پاک
۴	نقش صوتش می نماید در سخن اعجاز او می بر آید اے و لا از نظم من آواز او
در بلاغت (صوت و کلمت) یافت آوازیناں	گفتہ انداز فصیحان عجم مخلوق لب
در کلمت بشت آواز فغانی از ادب	تا بلند آواز گفتندش بلغان عرب
۵	می رسد در گوشت آواز سے ندانی از کجاست اے فغانی این صدا سے بے دہان یا راست
بید ہاں در پردہ لبہا سے خود گوید سخن	نیک می اندولم راز دہاں سے بید ہن
بہرہ اندوز سخن ہا سے تو صاوتی بچھن	برنی نیز و صدا سے از لبیت در بچھن
۶	اے ترا در سینہ ہر ذرہ پنہاں راز ہا در میان ہن ہر خاموشی ترا آواز ہا

۳۱۲  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں  
 آوازیناں و آوازیناں

گوشتِ من مانندِ مجنون عاشقِ جانِ باز او	لحنِ او مانندِ لیلیٰ دلبرِ طشتِ باز او
محملِ لہجائے نازک در سخنِ دمساز او	میر و چون کاروانِ فرسنگ با آواز او
۹۲۶	یک طرف بانگِ حدیٰ یک جانب آوازِ دراز
	جامیاً گوئی دلِ مجنون چساں مانندِ جاسے
از لبش دریا قلمِ رازِ دہانِ پاک را	از دہانش با قلمِ نقشِ زبانِ پاک را
از زبانِ پاکِ اولفِ بیانِ پاک را	از طلاقتِ حسنِ آوازِ لسانِ پاک را
۹۲۷	لحنِ داؤدِ دستِ پیشِ لحنِ پاکِ او خجل
	بلبلِ دستاں سر از اینک رنگینِ منتقل
یافتِ حیرتِ امیرِ آوازہ اش ابر فلک	گنبدِ گردونِ رخِ اردو در علوش میچ شک
گوشتِ آوازِ یارم در جہاںِ حور و ملک	در جہاںِ آوازہ اش آوازش از مرتامک
۹۲۸	ہاتھِ غیبیِ حدائش راندائے غیبِ گفت
	از سرِ الہامِ حیرتِ امیرِ لاریبِ گفت

آواز بشارت

طه باغانی - شاعر معروف

طه سوم از دست ۱۱

طه آواز گزینتی - معنی آواز دلی

آواز و بندشدن آن (اصف اللغات)

طه آواز پرخاشی - بلرزان

طه آصف اللغات (و سخن با خالین)

آواز (اصف اللغات) و سخن با خالین

طه - ۱۲  
آواز گزینتی - پختن شدن  
اصف اللغات

طه آواز بشارت - پختن شدن  
اصف اللغات

طه آواز گزینتی - شاعر معروف

طه سوم از دست ۱۱

طه سخن مضمون - پختن شدن

اصف اللغات - پختن شدن

طه - ۱۲  
اصف اللغات - پختن شدن

طه سوم از دست ۱۱

طه آواز گزینتی - پختن شدن

طه سوم از دست ۱۱

تغنی چو لعل لب از منقار طبل نازکت	در لیش آواز او چون خند گل نازکت	۹۲۹
حسن آهنگ سخن آواز قفل نازکت	لطف مضمون زمانی در تخیل نازکت	
بیلان را در گلستان با گرفت آوازها	۱۰	۹۲۹
بے صدا گروید زیر آوازها تا به سازها		
زیر صدا آوازه های سخن با و دلی است	سخن پاک چون لب بخت است آواز شکر است	۹۳۰
صورت تانقیز آواز برو و شکر است	مخلص کاشی چه خوش مضمون آوازت است	
هر سخنور پیش آواز تو از گفتار ماند	۱۱	۹۳۰
در کلام آوازه نیست و زبان از کار ماند		
بم ز آواز بلندش ناله دارد بیل	زیر از نازک صدای او سر پا مفعول	۹۳۱
برده های ساز را بهنگ لب پیش نعل	فکر سیدل بر همین حیرانی شان شغل	
شب که در بزم ادب قانون حیرت ساز بود	۱۲	۹۳۱
خطراب رنگ بر هم گشتن آواز بود		

طه آواز گزینتی - پختن شدن  
اصف اللغات

۲۱۲

طه آواز گزینتی - پختن شدن  
اصف اللغات



بند: بقول فارسیان احدی میگوید

۱۳۵ صاحب مفاصل است

۱۳۶ آواز بیخواب از ده و شصت

۱۳۷ (اصفا الفات)

۱۳۸ کسب: ده بیخواب

۱۳۹ کسب: ده بیخواب

۱۴۰ کسب: ده بیخواب

گوشت گردون که سخن نازک بیارم اگر	می رود در گوش سماع نشنود گوش دیگر
جنبش لبهاست او را چشم بد دور از نظر	فکر صاحب از سخن پیدا کند در دل اثر

چون سپند انعکس که در آواز در محفل بلند	۹۳۲
مهر بر لب بسته مای نماید ناپسند	۱۳

می رود آواز آوازت در ماهی تا ماه	صورت تار نفس تارش نیاید در نگاه
بهر خوش الحان بهر آواز خوش گوشه بر آ	بهر یک آواز از زاننگ بلندت عذر خوا

تا زاننگ تو چون خط شعاع نوبه مهر	۹۳۳
از بلندی سجد آواز تو در طاق سپهر	۱۳

چون بگذاشت چمن شد از لب آنگه بلند	در گلستان گل شو گل از زبان چرخند
در نوای زاننگ تو بلبل بهره مند	بهر صدایت و پذیرد و بهر نوایت و پسند

طوطی شبیرین تکلم گوشن آواز تست	۹۳۴
قمری حق گو با سر آری نو او ساز تست	۱۵

۱۴۱ کسب: ده بیخواب

۱۴۲ کسب: ده بیخواب

۱۴۳ کسب: ده بیخواب

۱۴۴ کسب: ده بیخواب

۱۴۵ کسب: ده بیخواب



زبان نازک

۵۳۳ غنچه در معنی منتظر

۵۳۴ غنچه در معنی منتظر

۵۳۵ غنچه در معنی منتظر

۵۳۶ غنچه در معنی منتظر

۵۳۷ غنچه در معنی منتظر

۵۳۸ غنچه در معنی منتظر

می رسد آواز او در گوش ما پیش از نظر	حرف او را بشنود آرزو در برابر این هنر
پرده گوشه نباشد و آگوشه بدر	در سخن هر لفظ او لبریز از مضمون تر
۹۳۸	از لب نازک چو آوازش تنگی می کند بیشتر تا نفس چو تار برقی می کند
۹۳۹	در خموشی بر صد فعل لب او خنده کن نغمه گفتار او هم رنگ بیل در چین
۹۴۰	بر زبانها سخن و او وی نواسه و سخن است همچو آواز دبل کز دور آهنگ خوش است
	عند لب زبان چون گلشن باز کرد چون زبان پاک آهنگ نظر ساز کرد
	طوطی شکر شکن و ذوق کلام او چشید قرین حق گو گلشن ناله او بر کشید

۵۳۹ غنچه در معنی منتظر  
۵۴۰ غنچه در معنی منتظر  
۵۴۱ غنچه در معنی منتظر

۳۱۶

۵۴۲ غنچه در معنی منتظر  
۵۴۳ غنچه در معنی منتظر  
۵۴۴ غنچه در معنی منتظر

زبان مبارک

۱۱ آواز بائیدن یعنی بلند  
 ۱۲ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۳ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۴ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۵ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۶ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۷ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۸ آواز بلند یعنی بلند

پہچو ارغمن از زبان پاک بر خیز و صدا  
 قاصیب ار و زیر سلاکت نڈاں پر وہ ما  
 زیر وہم پیدا شووز آہنگ نازک در ندا  
 در حکم نغمہ ہا سسری زہد وصل علی

۹۳۱  
 ۲۲  
 نعمت قدرت باین اوب و سا زاو  
 ارغمن نعمت فدا سے چشمش آواز او

جندا بائیدہ آواز سے بہ آہنگ اناں  
 خوشتر آن سنجیدہ آواز سے بیزیر ان زبان  
 اے خوش سنجیدہ آواز سے بطلاق آسماں  
 اے بدل زویدہ آواز سے کہ از ضبط آفتاں

۹۳۲  
 ۲۳  
 در غم و اندوہ آہنگی نہ شد از لب جدا  
 در و طے او بطلاق آسماں مجددا

از صفات حسن آوازش خبر داریم ما  
 از صدائے نازکش در اول اثر داریم ما  
 در سخن صد ادب پیش نظر داریم ما  
 وز بلند آواز او آواز برداریم ما

۹۳۳  
 ۲۴  
 تا بلند آہنگی آواز را فرمودہ است  
 اے ولا آواز ما در زیر لب آسودہ است

۱۱ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۲ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۳ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۴ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۵ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۶ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۷ آواز بلند یعنی بلند  
 ۱۸ آواز بلند یعنی بلند

۳۱۸

دلبزم تصویر آوازش چو بر قطاس دید	دلب تصویر چو آواز پاکش را شنید
از لب جان بخش آواز مسترت بر کشید	حسن ارشاد جز آنک نشد در گوشم رسید
۹۳۳	گوش من تا از زبان آواز او را دیده است از مسترت است و لا آواز من بالیده است
۳۱	زندان مبارک
۳۶	
زیر پیش آتش دیدم زندان رخا	داستم زین وجه از تصویر ادیم و رجا
خواتم یارم زندانش نماید بر ملا	شانه شد از عمو شگافی بر مردوم و مهنا
۹۳۵	بستم از تار نفس باموسه شکر گاه موقلم یافت تصویرش بلوغ غنچه شش زین رقم
من زندان را بحیب خود فرودم بحر	یا فتم تصویر خواب شب سراپا معتبر
دیدم آن سخن ز قن بر او چو است جلوه گر	ریش پاکش تیره ابره حائل مش نظر
۹۳۶	قطره های خوسه چو باران از زهر غنچه چکان

۱۰۰ (اصول لغات)  
 ۱۰۱ (اصول لغات)  
 ۱۰۲ (اصول لغات)  
 ۱۰۳ (اصول لغات)  
 ۱۰۴ (اصول لغات)  
 ۱۰۵ (اصول لغات)  
 ۱۰۶ (اصول لغات)  
 ۱۰۷ (اصول لغات)  
 ۱۰۸ (اصول لغات)  
 ۱۰۹ (اصول لغات)  
 ۱۱۰ (اصول لغات)

۳۱۹

تکمیل بفرمودن در...

ذخندان بهارک  
 صلابه منظر شیراز - شام سمنون  
 گویا سوسمال است  
 صلابه سیب بخورد - نوش از سیب  
 سیب خوشبو است آرزایانند  
 صلابه (بهاره)  
 سیب لنگان در سیب لنگوی  
 صلابه  
 سیب لنگان در سیب لنگوی  
 سیب لنگان در سیب لنگوی

از شگافه مس ریشش لعه بر قیام		
ماه کنعان از فروغ مهر روت عکس گنج	چاه کنعان از زرخندان تو شد شهرت پذیر	
ماه خورشید از همی چاه ذوقن کرده منیر	این لوح تو چه فکر حافظ و روشن ضمیر	
	اسه فروغ ماه حسن از روزه رخشان شما	۹۳۷
	آبرو سے خوبی از چاه زرخندان شما	۳
گر بو سیب بخور از سیب گالی خوش است	سیب آراش برون ذوق از سیب گالی خوش است	
سیب دیت افشار از سیب گالی خوش است	گفت صابن نه هم سیب نه گالی خوش است	
	این لطافت نیست بر که صبره فروز را	۹۳۸
	میتوان چیدن بلبل سیب از نخندان ترا	۳
بوس جان آید این سیب ز نخندان پارسین	تقدیر این سیب بخورش کن از میوه من	
گرچه از تاب عذار شد تیره وار و تبین	یک سیب آفتابی نیست این سیب بقیقن	
	صایا تاب نگاه گرم زبو سیب را	۹۳۹
		۵

صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی  
 صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی  
 صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی  
 صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی  
 صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی

۳۲۰

تو باشی - ز صاحب شام سمنون

صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی

صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی

صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی

صلابه سیب لنگان در سیب لنگوی

از زنگنه دو رود دارد چشم من آسب را		
سبب سبب اندکین سبب زنگنه انکال	سبب شیر خرا اندش فردوسی شیرین مقال	
سبب شامی می نگار و جامی سبب خنده قال	میوه به می شمار و طوسی نازک خیال	
۹۵۰	این قدر و نام که تشبیهی است نازک و لغزید به زمین دانی زنگنه ان توبه باشد که سبب	۶
در تپه چاه زنگنه ان تودیدن شکل است	ناله غرقاب از با شیندن شکل است	
پیمان لفظ را تا اوریدن شکل است	در چپت افتاده را بریدن شکل است	
۹۵۱	این دل سالک مگر چون عکس ماه افتاده دلو او در ساعت سنگین بچاه افتاده	۶
تعبیعت موج بود پائین گردا بفرق	این چه گردا بجا که بر حسب پائین زمین	
در بلاغت (روح شانی) فائق از عفتان	چو مضمون غزل است معلق در سخن	
۹۵۲	قطره آب معلق با بود چاه پر آب	۸

له سبب سبب من آسب

دو رود دارد چشم من آسب را

سبب سبب اندکین سبب زنگنه انکال

سبب شامی می نگار و جامی سبب خنده قال

۳۲۱

در تپه چاه زنگنه ان تودیدن شکل است

پیمان لفظ را تا اوریدن شکل است

این دل سالک مگر چون عکس ماه افتاده

دلو او در ساعت سنگین بچاه افتاده

تعبیعت موج بود پائین گردا بفرق

ز نخلدان بیبارک

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

طه چو نخلدان نوباشد (درم ۹۰)

یا معلق چشمه حور شیرازتین جباب

از مهر مندان مرغ بود در هر کمال  
برو جانبازت بسوز بکنده سجان مرغال

سر شیر داری فضیلت جسدیان مرغال  
گره سبقت می یابی از کریان مرغال

یک نخلدان زیر آن لعل و تافنا ده است  
در دو چو گمان تو گویا افتاده است

۹

۹۵۳

خود تلاش آور و آب و سکندر را بچاه  
انچه شیرش شود و از ند چون زیر گیاه

چشمه حیوانت در ظلمات آن سیاه  
شیر شیرش پاک آن سینه قن و در از نگاه

ایں بود سیب صفایاں یا بود انب کن  
آبیارشش چشمه حیواں بگلزار سخن

۱۰

۹۵۴

باغ عارض را هم چاه و قن شاو کب و  
شکوه تاثیر فلان اغرق استعجاب کب و

بهره رایارم ازین چاه و قن سیر کب و  
تشنه را لیریزش مستغنی از دو لای کب و

مزرع امید ما از گلر خاں سیراب نیست

۱۱

۹۵۵

سبب برکت یعنی سبقت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت  
در وقت نخلدان (درم ۹۰) سبب برکت

۳۲۳



	زانکہ در چاہ زندان حسیناں آب نیست	
	گفتہ ام سبب زندان اگل سبب قمن	(چشم زنگس مر) زیر تشبیه نازک و چین
	فکر صائب می شود زنگین رنگ فکر من	ہمچو گل گرد زندان باللب و خندہ درن
۱۲	من نمی گویم ز گلزارت کسے گل جدیدہ است	۹۵۶
	رنگ آن سبب زندان اندکے گردیدہ است	
	شد شام و چشم من از رنگ پوشش کانی	در کہیں سالی ہر سبب قمن دیدم بچواب
	چوں خزینے با خود نبردم حسرت و ہمدیشا	بوسہ و اوم بائین ادب در اضطراب
۱۳	وقت پیری آمد آن سبب زندانم بدست	۹۵۷
	میوہ داد آسمان روزے کہ دندانم بدست	
	بسیا آتش مانند یا قوتے کہ دار بوسہ وز	خند ایسے کہ دار رنگ بنبر و سرخ وزر
	بہتر از جو یا کسے ماہیتش پیدا نکرو	بوسہ اول را مقتوی و طبیعت گرم و سرد
۱۴	در تلاش رنگ نعل بوسے گل پر واختند	۹۵۸

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۳۲۳

از دن از چشم سوم از دست

کتابخانه جامع سید علی  
 آستان قدس رضوی  
 در سال ۱۳۸۵ (خیابان امام)  
 شماره ۱۰۰  
 در روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۵  
 شماره ثبت ۱۰۰

ذوق او بر روانچنان کز اندر است و جان نیز		
ریش پاکش کجاست رفته زندان چو ماه	عرق شد افتاده در چاه زندانش نگاه	
این نزل کوز شوخی می نبرد بریزد بر راه	هر که بر خپوش جولانی کند افتد بچاه	
۹۶۵	آن زندان چاه پر آبست و گرد آبے درو	۲۱
	در سخن از آبروے هو شاں آبے درو	
بر ذوق چشم تلاش خال مشکین می کند	در سخن طبع متناسه مضامین می کند	
ابن اسمعیل ترک حلیه این می کند	هر چه حاضر گفت مدح تو تخصیص می کند	
۹۶۶	بزرگ زندان تو خال اسے گلشن اقبال میت	۲۲
	تخم این سبب از لطافت می نماید خال میت	
از زندان نکوت میشود غیب نهان	وز زندان بلندت پیکر غیب عیان	
باز زندان غیب رخسار میگرد قران	زین قران مهدی گوید وحید نکتہ دان	
۹۶۷	شد زندان تو از غیب چه بر آید	۲۳

ریش مبارک

۴۱ ریش مبارک کتبہ

۴۲ دست در زیر رخ کرد

۴۳ صنم چون دید یارم گفت

۴۴ من فرودم ز نخلان را

۴۵ شد قبولی ماسخورد کرد

۴۱ ریش مبارک کتبہ	
۴۲ دست در زیر رخ کرد و تبسم زیر لب	صنم چون دید یارم گفت نقد العجب
۴۳ صنم فرودم ز نخلان را بچھیرے از اوب	دلبرم بچشاد لب در پانچ حسن طلب
۴۴ شد قبولی ماسخورد کرد و نطے چناں	۹۶۸
۴۵ کز نکاست او ز رخ بر خود ز شد اہل باں	۲۳
۳۶ ریش مبارک	۳۲
۳۷ ریش خود راوی بدست دیگر کردی خطا	۳۸
۳۹ پیش ماریٹے نذاری اے حرف ناسزا	۳۹
۴۰ ریش پر باوت نزارے ریشخدا اے نامراد	۹۶۹
۴۱ صنعت خود را چرا کاکلت بدست غیر واو	۱
۴۲ پیش ماریٹے نزار و صنعت آن بد نہاد	۴۳
۴۴ نقش موئے ہم نسبت خامد ز دستش	۴۵
۴۶ نقشیند ریشور چون اوریش خود بہاد	۴۷
۴۸ کثرت مے خواریش بر خامی او مستزاد	۴۹

۴۱ صنم فرودم ز نخلان را بچھیرے از اوب  
۴۲ دست در زیر رخ کرد و تبسم زیر لب  
۴۳ صنم فرودم ز نخلان را بچھیرے از اوب  
۴۴ شد قبولی ماسخورد کرد و نطے چناں  
۴۵ کز نکاست او ز رخ بر خود ز شد اہل باں

۴۲۶

۴۱ ریش مبارک کتبہ  
۴۲ دست در زیر رخ کرد و تبسم زیر لب  
۴۳ صنم فرودم ز نخلان را بچھیرے از اوب  
۴۴ شد قبولی ماسخورد کرد و نطے چناں  
۴۵ کز نکاست او ز رخ بر خود ز شد اہل باں

ریش پندار

ریش بدیع پسند کردن

ریش صفا و تقویٰ کار و ادب

ریش با صفت در علم

ریش کار و بی غم علی

ریش خورشید و غنای نیکبند

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش پروردگار و ریش را

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

۲	گر در ریش خود سپیدار از رنگ سحر وانی بدیع صنعت این وسیله برگزنی دارد فروغ	۹۶۰
ریش گاو است این صنعت خواستار آفرین همچو تکیندے با این ادب سر بر زمین	پیش ریش بر او رواست بہزاد و کین آنکہ از شاخ کمالی بود دائم خوشه چین	
۳	او کنوں از صنعت خود ریش پر دازی کند بے ادب یا ریش با یاد در بہزاد بازی کند	۹۶۱
ریش خاریدن بغفلت شیوہ غیار ما حسن کار با پسند خاطر و لدا ر ما	ریش خود کردن بصنعت اعتبار کار ما مانی و بہزاد دائم در پیے آزار ما	
۴	سادہ لوح حال بیچ نشناسند قدر کار ما ریش بفرود شد متاع مردم مکار ما	۹۶۲
شانہ را از مو شگافی پائے او دل خاک پاک کرده ام کار سے کہ ناید از کسی روحی خاک	ککب من از نقش ریش پاکت لہناک موی بوی بتم بلع ہر نقش ریش پاک	

۳۲۶

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

ریش با صفت (اصف اللغات)

۵	تاریخ موسس پیدایش برنج تا بد چنان گزارش خنده ز صبح بریش آسمان	۹۶۳
بر زخت و الیل خط را سورت آن گفته اند ریش پاکت را ملائک حل قرآن گفته اند	عاضت راصفحه آیات فراق گفته اند زلف را شیرازة حجم پریشان گفته اند	
۶	جامع خط حافظ آیات قرآن ریش تست چون غلافش سائر روسه ز نخدان ریش تست	۹۶۴
حسن حسن مطلع او از خط الب بر زمین جدت مضمون نوصد غیرت فکر کهن	مطلع ابروسه قوبیت القزل از فکرین این دو پیش را رباعی گفته اند اهل سخن	
۷	ریش را اگر مصرع وانی محس می شود ور و لب را شعری خوانی مستس می شود	۹۶۵
خاکه تصویر موسه ریش او خط اعدار می کند پرواز این از موقلم صورت نگار	از کتابی پوره اش ویا چ خط آشکار کاتب آن کاتب تقدیر در خط نجبار	

لغت خنده در آن خندیدن است  
 زنگار (مجموعه)  
 خط ریش آسمان خطوه  
 شاه (مجموعه)  
 بیت انزل برین خط  
 زنگار (مجموعه)  
 حسن مطلع سورت دوم از  
 نزل و تفسیر از مطلع باشد

در کتب  
 صورت نگار  
 صورت نگار

کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت  
کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت  
کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت

کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت  
کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت  
کتاب ریش مبارک  
در وصف طهارت

۸	بر همین ریش مبارک میشود ختم کتاب گروه تصویر را پر و از از رنگ خضاب	۹۶۷
عکس مہر عارضش از ریش بناید طلال آب گردد شانه خواباں بوجہ انفعال	نور آن ریش مبارک پر تو حسن و جمال در وضو چون نچو اش از آب می سازد خلا	
۹	قطره با سے آب از ہر تار ریشش موی موی می چکد چون گوہر ناسفته بر دامن او	۹۶۶
شانه شد از خدمت ریش مبارک فیضیا را و یاں گویند نامہ نوبت رنگ خضاب	یافت حسن ریش چون نازک خط او در شب برزخندان غیب آویخت حسن و نقاب	
۱۰	صاحب بازنگ رخ آن ماه سیما نازک است میوان صد رنگ گل او رنگا ہے و بریت	۹۶۸
از شکاف موشع نور او پیش نظر در شب تار یک می بینیم آثار سحر	مہر غیب در پس ابر محاسن جلوہ گر کز خطوط او دست ریش آسمان شرمندہ	

لله برتقم کما برتقم خطیبان  
الحمد لله  
کلمه فقهیه در حدیث  
کتابت در شهر کربلا

۱۱	یار باین آریا چه یاشب پیدا است این یار و شب مهرا تا رنگا و ما است این	۹۶۹
چشم مار نیست از چاه ز نخدال هیچ پاک شان می دارد بحسن موشگانی آنهاک	بت گرداگر و رخسارش چهار ریش پاک رنگند بهر مو او از مویش صد شباک	
۱۲	موسه نازک مرهم ریش دل صد چاک است صورت بهر موسه تسکین دل غمناک است	۹۸۰
در تعشق ریش دارد از حقیقت امتیاز هر یک ساز و ز وصف ریش دلبر استر	ریش دلبر قاصد حسن است در عشق مجاز کنش از ریش داران ریش را حدت طراز	
۱۳	گفت فوقی گر بر و پیدا شود آبر ریش عاشقش در ریش گرو و از عذار یار خوش	۹۸۱
یار نامبخار من دارد کنون ریش بخت من بوصف ریش پاک یار خود دارم شرف	غیر فوقی کس بگفت از نکته سنجان سلف از خیار خار مهر و یان فضل بر طرف	

کے طور پر یہ قول بفرمادے  
 سنا یہ اور آیتیں لکھ کر اڑاں  
 ۱۰۰۰ سے آگے لکھو ۱۰۰  
 ۱۰۰۰ سے آگے لکھو ۱۰۰  
 دھوکہ لگانا بہت برا ہے

۱۳	برزش دریش خارگش بزنگ لاله از خدایش داغ بر دل ماہ مشکین پاک	۹۱۲
	حافظ صدر است این شمیمہ تار نفس از رگت جو خواہ دہن یار نفس	
	در تنفس از ہوا سے بد نگہ دار نفس ہر شنگان ہوسے نازک ناز پروا نفس	
۱۵	ہر جوانے کرمیان ریش نازک بگندو در تنفس سو جاستے ندگی با خود برد	۹۱۳
	آن خط ناک اور بجان نوخیز چمن حلقہ مشکین ریشش دو گل زرخن	
	موسے ریش پاک او ہر دم جو ایزد ہن لچھہ اش بر چون دور چاہے لبر زوقن	
۱۶	گفتہ ام حسن محاسن باز بسیار اندکے کرده ام نذر سخن دانان و لا از صدکے	۹۱۴
۳۸	غیب مبارک	۳۳
	چوں میاں تم برائے نفس غیب پیشا خاطر من شد شوش از نقاب پیش او	



<p>۱</p> <p>چوں بریش آسمان اجرام کوکب شد نہاں در شب بریشش و لاخوشید غیب شد نہاں</p>	<p>۹۸۵</p>
<p>۲</p> <p>ادب صدقِ دل قبولِ عرضِ من کرد از کرم شکر نیرہاں پر وہ برخواست از چشمِ ترم</p>	<p>۹۸۶</p>
<p>۳</p> <p>آنکھ از تشریحِ اعضاءِ بدن آگاہ نیست ہیچ در ماہیتِ غیب دلش آراہیت</p>	<p>۹۸۷</p>
<p>۴</p> <p>گفتہ اند آدابِ معلق نکتہ سنجانِ عرب در بلاغت شد حجابِ منکس اور القب</p>	<p>۹۸۸</p>

۱۔ کہ بریش آسمان غیب و شامی  
۲۔ چوں آسمان پر کواکب شد نہاں  
۳۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں  
۴۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں

۱۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں  
۲۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں  
۳۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں  
۴۔ کہ بریش آسمان غیب شد نہاں

غیبی بنام

له ایگره بنده تشبیه غیبی  
غیبی (معمولاً غیبی) غیبی  
غیبی (معمولاً غیبی) غیبی  
غیبی (معمولاً غیبی) غیبی  
غیبی (معمولاً غیبی) غیبی  
غیبی (معمولاً غیبی) غیبی

در عجم آب گریه بست تشبیه غیب	آبروسه موج دریا ساحلش دارد بلب
غیبش سرچشمه پنهان آب زندگی	۳
خضرمی گوید اثر لب اللباب زندگی	۹۸۸
حسن غیب و جمال باز نینان شاکست	ز آنکه در حسن ز نخلان شهرت آن داخل است
غیبش نسبت دریاست عمان حاصل است	قلوش اور سخن نصرت ز نخلان ساحل است
عاشقان چاه ذوق راه چاه غیب گفته اند	۵
شاعران این چشمه رازانش لبالب گفته اند	۹۸۹
شد تشبیهات او تو غیر غیب آشکار	از خم نازک شکن شمشیر غیب آشکار
گردد از خورشید او تنویر غیب آشکار	از کلام انوری تصویر غیب آشکار
از بلبل غیبش شرمنده می گردد بلال	۶
وز فروغ غیبش خورشید دارد نفعال	۹۹۰
از مضافات دهاش غیبش پوسته	باز نخلان بلورین غیبش وابسته

۳۳۳

غنیب جبار

۵۴ اشعار غنیب جبار

۵۵ سبب سبب از تشبیهات غنیب

۵۶ سبب سبب صفا مالک شاعر

۵۷ سبب سبب از تشبیهات غنیب است

۵۸ سبب سبب از تشبیهات غنیب است

۵۹ سبب سبب از تشبیهات غنیب است

یو بحیب عضو کے کہ باوا بستگی وارستہ  
بو تہ رنگیں باغ از خزاں نورستہ

۹۹۱  
بر زبان شاعران آب معلق نام است  
حسن و در پہرہ را آویزشش انجام است

عاشقان ایسے غیب کے بدست افتدینا  
چشم پوشیدن مجال زیب بشیں در بہار  
رنگ بولیش در سخن بہتر یو از صد رنگ  
حسن تفسیر تو صائب بوخت میوہ باآر

۹۹۲  
زرد روی می کشد ہر از ترنج غنیش  
ہمچو لیمو سے سہیل از فکر و ترنج غنیش

گاہ گلگون بی نماید غنیش از جوش سخن  
حسن او از لطف سخا ز گیش گرد و فنون  
گاہ بینی غنیش را در صباحت ایگون  
شاعر رنگیں سخن از رنگ او گوید کہ چون

۹۹۳  
شربت عتاب از لعل لبش چون می چکد  
ساق غنیش پرواز چشمے خوں می چکد

آن لب سخن او سرچشمہ آب حیات  
غنیب یارم بہ آب خوش دار و حسن ذات

۳۳۵

۵۴ اشعار غنیب جبار  
۵۵ سبب سبب از تشبیهات غنیب  
۵۶ سبب سبب صفا مالک شاعر  
۵۷ سبب سبب از تشبیهات غنیب است  
۵۸ سبب سبب از تشبیهات غنیب است  
۵۹ سبب سبب از تشبیهات غنیب است

۶۰ سبب سبب از تشبیهات غنیب است  
۶۱ سبب سبب از تشبیهات غنیب است  
۶۲ سبب سبب از تشبیهات غنیب است

غیب بیدار

عاب صفائی شام

عاب غیب یعنی چاه از خزان

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

ایک گیر و صاحب آبی بحر عمان از فرات

گرچه غیب از نیست محتاج صفات

گشت چاه غیبش لبریز آب زندگی

۹۹۴

۱۰

و انما بسایه منم کند بخشندگی

ز آنکه یار ما بد یار بهما و راه بر

کشتی دلہاے ما از موج غیب بے خطر

ہچو یار یو الحسن نبود ز طوفان بے خبر

ناخداے کشتی ما دلبر ما در سفر

ہر کسے دل از بحر غیبش آبی دید

۹۹۵

۱۱

کشتی خود را منتر اپانی بگرد آبی دید

گل نمی دار دگر ندے از فروغ آفتاب

نہ برویش روشن بود غیب پیش از شب

چشم بدہر گزندہ گروے غیب باریاب

خیر گزشت این کہ آویز کنولیش شب

چشم پوشیدن ز سبب غیبش آساں نبود

۹۹۶

۱۲

میوہ نورس اثر از چشم من نہاں نبود

عاشقان گردن خودی نہندا اورا بشوق

نکتہ سجان غیب لہار را گویند طوق

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

عاب آب زندگی یعنی آب حیات

۳۳۶

فقیہ سبکی

۱۲۰ طوق طاعت را با آب گرم بنویسند

۱۲۱ یک روز در روز یک بار در وقت نماز

۱۲۲ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۲۳ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۲۴ در وقت نماز که در آن وقت است

فکرته دارد و آبرفت اسلاف فوق		می تراود و هر چه می از مضامین طوق	
۹۹۰	طوق طاعت در گلو دار و چشم مردمک	۱۳	در تماشای چشم حیرانم تر و مونس پاک
گرچه شد آب معلق من تشبیه غیب		هم رنگین و غنش کرد تا استادان لقب	
نیک نام هر یک در رنگ بویش منتخب		یک اساتاد و قزوین گویت با صدوب	
۹۹۸	پیچکه زاب معلق - روغن غنیش منج	۱۴	روغنش خرید بایش اس و حیدر کت منج
	یوسه پاکیریم ما از پشت دست یار ما		زنگ بر روی کشته از لذت کردار ما
جلوه بی پروه دار و از پیرویدار ما		یار صائب و عمر می زنجی از اشعار ما	
۹۹۹	زنگ می بازو ز نام بوسه یا قوت لبش	۱۵	از اشارت آب می گرد و بلان غنیش
	گریه بیند بر زمین ما را بر نو در نظر		در بیند بر فلک خورشید روشن جلوه گر

۱۲۵ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۲۶ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۲۷ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۲۸ در وقت نماز که در آن وقت است

۳۳۶

۱۲۹ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۳۰ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۳۱ در وقت نماز که در آن وقت است

۱۳۲ در وقت نماز که در آن وقت است

گردن در گلستان بهار

طالع صاحب مضافی شاعر است

کاشمیر به مال است ۱۱

طالع نوبختی از اهل هند است

طالع نوبختی است که در هند است

طالع نوبختی است که در هند است

حاصل مضمون صاحب می کند در دل اثر		خجندیس در حسرت اندازد هندی را اگر	
۱۷	از نور و خجندیس بگر جانش در کمال	۱۰۰۰	در بلاغت ماه در آغوش می وارد دلال
	خوابم چون روزگفتا غره من از غیب		خوابم شب گفت یا رم طره من پرچش
۱۶	وز شکن با سه بلالی سر زدن صبح طلب	۱۰۰۱	بلا غیب که پہلومی زند با ماه عید
	صاحب از غیب اوروزه داران انوید		است و لایزیش نبود خار ایار نقش
۱۸	نقش ریشش شد نقاب شوکانی نقش	۱۰۰۲	چشم محبوبم با معان نظر بالاس نقش
	یافت چون خورشید تابان در پس ابر سیاه		از گرم با برق خندان کرد او برین نگاه
۳۹	گردن گلوت مبارک	۳۳	

طالع نوبختی است که در هند است  
 طالع نوبختی است که در هند است  
 طالع نوبختی است که در هند است

۳۳۸

گردان و گلو سے تیار کیا

شہن (استغاثات)

دست آتش کشیدن گردان با گلو

تیس تیز کشیدن شہن (استغاثات)

استغاثات - نیلدا آتش کشیدن گردان

نور کشیدن (سپاہی)

نور کشیدن (سپاہی)

چوں نقش گردن پاکش شکستم آستین	از غضب چوں شمشیر گردن کشید بزرگ صید
دید چون آغاز کار کلک صنعت آفرید	گر روش هم کردی گفت اس صانع باریکین
۱۰۰۳	نقش گردن بر گلو حسن ترن تصویر اوست وہ چه تصویر گلو در گردن تصویر اوست
گفت مانی نقش گردن با گلو آسان نبود	در فن صورتگری این کار در امکان نبود
نقش خارج راکشیدن مشکلی چندان نبود	لیک نقش داخلی در قدرت انسان نبود
۱۰۰۴	اس قولاً این صنعت معجزت ناما عجاوینت نیک میدانم کہ نقاشی ازل و مسازتت
گردن او از ان چو سر را بار گردن گفتند	تازہ شاخ گلبنی اورا بگلشن گفتند
در سخن روشن خیالات صبح روشن گفتند	شمع کاغذی بجلوت خانه تر گفتند
۱۰۰۵	اس خوش شمعے کہ با شد محل انور و تیش از رخ تابان شود روشن بروے گردش

نور کشیدن (سپاہی)

نور کشیدن (سپاہی)

۳۳۹

بیمنا بیع و بیع

کردن و گلوس پنهان

کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳  
مردان کوشش اول مال دوست به  
پایه نهم اول - در وقت قضا  
کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳  
کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳  
کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳

<p>بیتوان دید از بلوین کردن او سیحجاب می نماید در گلو از گردش با آب و تاب</p>	<p>گفت صاحب چو گلو شیشه یک قطره آب در لطافت و آبر قطره چون در خوشای</p>
<p>۳</p>	<p>شده صفات گردش تا رنفس را منظره می نماید همچو تار پریاں از گوهره</p>
<p>پرده شب افروغ صبح ساز و تار و تار</p>	<p>کردن او با حجاب زلف کرد و آکلکار</p>
<p>چون چرخ صبحم خورشید لرزه بار بار</p>	<p>تا ریاض کردن سین او شد نور بار</p>
<p>۵</p>	<p>هر دو شعرت صائباً تصویر گردن بر کشیده گردنش صبحی است روشن از گریبان کشیده</p>
<p>می کنند از مردمک قائم نقاط انتحاب صد مضامین گلو سوزش نویسم در کتاب</p>	<p>بر ریاض کردن او شوخ چشمان به حجاب گریاض گردش باره بدست آید حجاب</p>
<p>۶</p>	<p>از شامل صائباً چون گردش را خالیت این نشان انتحاب دیده گسختن کیت</p>

۳۳  
کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳  
کتابخانه مطبوعاتی - شماره ۳۳





گرددن و کلاس بسیار کم  
 طالع عالم بالا بقول پادشاه  
 یعنی گروه دانشمندان و علماء علوی  
 طالع عالی قنص نعت خان است  
 کوشش مردم از دست  
 طالع بنفوذ فن شعور و روش  
 گردن آن (استخوانات)  
 طالع کوشش در این جزا  
 طالع گردن باریک است  
 طالع گردن در پدید آمدن  
 از کمال لطافت در پدید آمدن

گردن است این یا منار استقصی است این	شاخ نوایم کافوریت یا میناست این
فکرت عالی است این یا مقصود است این	یا آوات نصرته یا عالم بالا است این
۱۰	بزرگ و در شعله طور آن عذار روشش آب گرد و شمع کافور از بیاض روشش
گردن باریک دارد رشته مش جوهری	سرمی پچید از احکام او جن پری
فکرت پاک الهی بز فکر انوری	روشنانش ثابت و تیار در فرمانبری
۱۱	صبح عالم تاب کز نورش جهان روشن است از همین حساب یک فرودیا فرود است
از تراکت جسم او تقصیر پیر این کند	گر گل و بندت بخارم حلقه گردن کند
فکرت شوکت و کرات آید فکر من کند	شکوهِ بارش بگردن بافتش و من کند
۱۲	گر کنند از رشته جانها زه پیر اینش از لطافت رنگ گرد اندیا فرود روشش

طالع کوشش در این جزا  
 طالع گردن باریک است  
 طالع گردن در پدید آمدن  
 از کمال لطافت در پدید آمدن  
 طالع کوشش در این جزا  
 طالع گردن باریک است  
 طالع گردن در پدید آمدن  
 از کمال لطافت در پدید آمدن  
 طالع کوشش در این جزا  
 طالع گردن باریک است  
 طالع گردن در پدید آمدن  
 از کمال لطافت در پدید آمدن  
 طالع کوشش در این جزا  
 طالع گردن باریک است  
 طالع گردن در پدید آمدن  
 از کمال لطافت در پدید آمدن

۳۳۲

گرددن و کلاس بسیار کم

گردن گلوسه تیارک

دست آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

دست آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان	زرد شد وز دست پاکش نازد گردن کوشان
گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان	پیش حسن یارم کرد گردن جهوشان
از بیاض گردن و نظم و نشره آشکار	از خط گردن میان کتوب مشکین مشیار
گیسو سرچو جلد اطراف گردن در قضا	رونی تفضیل مان کرد علی سبزواری
نور گردن از لطافت جلوه افروز جمال	لطفت دیگری نماید در سخن حسن مقال
برق راحین گلوسه ز تو وجه اشتعال	جدا مضمون طاق و اثنی روشن خیال
آس بیاض گردن تو شعله آواز را	از لطافت شمع در فانوس بناید مرا

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

گردن آردا گردنی زرد گردن گردن کوشان

۳۳۳

نقد و تحقیر در وصف اللغات

نقد و تحقیر در وصف اللغات

نقد و تحقیر در وصف اللغات

نقد و تحقیر در وصف اللغات



روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار
روزگار و روزگار	روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

۲۳۵

روزگار و روزگار

روزگار و روزگار

گرون گلوت مبارک

سلح شیخ فاوسہ کنارہ از افانہ

علیہ بران آسمان رکنا پوز

علیہ نظای غنوی - شاعر

علیہ کوشیہ سیم از دست

علیہ بیت بدین شدن ہمت از

علیہ بیتی شاعر ہون

از فروغ شمع گرون لیل کیسوش بہار  
ایں عجب شمعے کہ خورشید از فروغش شرما  
شمع خاور با چراغ آسمان ہر دست بند  
وصف نورا و از مضمون نظامی آشکار

حالی گیونہور گردش زائل شود  
۱۰۲۴  
شمع را کے پر وہ فانوس او حاصل شود

از ریاض گردش خوش مصر عیاد ہست  
جز یہ نعمت خان کی کہس نہیں مضمون ہست  
حسن رنگین معانی رنگ خان قالی نکست

صح کاوراق کتاب ہوز را پیاچہ ایت  
۱۰۲۵  
بر ریاض گردش از کلک اویاچہ ایت

جد شمعے کہ بالاس زبان ارو گانہ  
عاشق ایں شمع شہ پر واندہ ہچوں بلبل  
شمع گرون عارضہ سن باں گل کا کله  
تغنیج او و لا چون عند لب آئے

حین شمع گرون یارم دل آفر وز ہیمہ  
۱۰۲۶  
از گلوسے او صداسے او گلوسوز ہیمہ

علیہ مانی شہزادی شاعر  
علیہ بیت کہ در شہر سیم (تغنیج مضمون  
اوست - " کرون (اصفا لغات)  
علیہ بیتن - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیتن - یعنی گفتن ہون

۳۴۶  
فہ زبان در خا - یعنی ہوا  
علیہ بیت - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیت - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیت - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیت - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیت - یعنی گفتن ہون

علیہ بیتن - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیتن - یعنی گفتن ہون  
علیہ بیتن - یعنی گفتن ہون

روزگار و غمگینان

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

در کتب و کتب

شمع گردن اول شمع فلک گفتن بجاست یا بود شمع الهی یا چسراغ رهنماست	شمع عالم کتاب شمع سخن خواندن دوست گفت جامی این فروغ و لغز فرطی است
۱۰۲۶	گشت روشن دیده عالم ز رو و روشن این چراغ روز باشد یا یاغی گردش
من مکتوبات اشعار تومی دارم خبر خاطرم از مضامین لطیفش بهره ور	خوانده ام جانان مکاتیب بیاضی دارم از فکر جمال اشهری در اول اثر
۱۰۲۸	این بیاض گردن عالی در ایام مصحف است ساده لوحان محبت را ایام مصحف است
دیدم چو چراغ با مشر و روشن آفتاب سر مغرب بود (خورشید لب یارم) از حجاب	عاشق را یافت چون بالاد خود در آفتاب شب سراج الدین اجی دیدم یارم را بخواب
۱۰۲۹	صبح خورشید قیامت از بیاض گردش در گریبان حیا نهفت و در روشنش

در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب

۳۳۶

در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب





یا بود نهر سے کہ باغ حسن را شاداب کرد	گردش همچوں صراحی تشنه را سیراب کرد	۳۱	از گلو گردش دار و صراحی افعال زا آنکه این قفل کند و او را ما خدیر قیل قال	۱۰۳۳		
صنعت تصویر پاکش یافت حسن را تمام	شما حمد سے والا تعریف کروں شد تمام	۳۲	خام بر لوح سخن تصویر گردن تا کشید در نگارستان عالم گردن دعوی کشید	۱۰۳۴		
۳۰ دوش مبارک ۳۵		بود همچوں آفتاب پیش چشم بے نقاب	جدا دوشک دیدم دوش پاکش را بظرف	۱	چشم چون بر منعت نقاشیم مانی کشاد	۱۰۳۵

دوش مبارک (۱۰۳۳) در صراحی تشنه را سیراب کرد  
 یا بود نهر سے کہ باغ حسن را شاداب کرد  
 از گلو گردش دار و صراحی افعال  
 زا آنکه این قفل کند و او را ما خدیر قیل قال  
 صناعت تصویر پاکش یافت حسن را تمام  
 شما حمد سے والا تعریف کروں شد تمام  
 خام بر لوح سخن تصویر گردن تا کشید  
 در نگارستان عالم گردن دعوی کشید  
 ۳۰ دوش مبارک ۳۵  
 بود همچوں آفتاب پیش چشم بے نقاب  
 جدا دوشک دیدم دوش پاکش را بظرف  
 چشم چون بر منعت نقاشیم مانی کشاد  
 ۱۰۳۵

دست بدم زود و در صحت دوش و آد		
دشت دلدارم و لایر دوش نازک چادر	یا فتم زیر ردا چون مہر تاباں پیکرے	
در حینانِ جہاں اورا نباشد ہمسرے	دل بٹھاں دلدار و لکھن و لربا و لکھن	
۱۰۳۶	مہر را تہفت از عالم رواے نیلگون	۲
	راست می گویند حسن از پرده می افتد بروں	
از صفات شائے شان کبریائی آشکار	بر علو رفعت او عرش کرسی شد نشان	
شانہ رایر ساعد و بازو سراپا اختیار	دارد او تھر یک دست پاک اورا قدرتار	
۱۰۳۷	حسین صانع قدرت تعالی شانہ	۳
	شانہ را شانیت در رفعت تعالی شانہ	
در علوم مرتبت دوش تو از گرون بلند	پایہ این ہرود دوش از عرش کرسی خارجند	
از ہمیں مفصل و در جہنخ میثالی کند	شکر انا کاتبین اقصی عالی دلپسند	
۱۰۳۸	حسین اعمال ترا بر بام دوش و نقرے	۴

کے دست بدم زود و در صحت دوش و آد  
 دشت دلدارم و لایر دوش نازک چادر  
 در حینانِ جہاں اورا نباشد ہمسرے  
 مہر را تہفت از عالم رواے نیلگون  
 راست می گویند حسن از پرده می افتد بروں  
 از صفات شائے شان کبریائی آشکار  
 شانہ رایر ساعد و بازو سراپا اختیار  
 حسین صانع قدرت تعالی شانہ  
 شانہ را شانیت در رفعت تعالی شانہ  
 در علوم مرتبت دوش تو از گرون بلند  
 از ہمیں مفصل و در جہنخ میثالی کند  
 حسین اعمال ترا بر بام دوش و نقرے

۳۵۰

دوش بشارت  
 دشت دلدارم و لایر دوش نازک چادر  
 در حینانِ جہاں اورا نباشد ہمسرے  
 مہر را تہفت از عالم رواے نیلگون  
 راست می گویند حسن از پرده می افتد بروں  
 از صفات شائے شان کبریائی آشکار  
 شانہ رایر ساعد و بازو سراپا اختیار  
 حسین صانع قدرت تعالی شانہ  
 شانہ را شانیت در رفعت تعالی شانہ  
 در علوم مرتبت دوش تو از گرون بلند  
 از ہمیں مفصل و در جہنخ میثالی کند  
 حسین اعمال ترا بر بام دوش و نقرے

دوش مبارک

۱۰۳۹

۱۰۳۹

۱۰۳۹

۱۰۳۹

۱۰۳۹

کاتبان اور اقدام توپوں چاکرے	
یارین دست پائیاں اول دوستے دہرے	بے نوا یاں ایہر دو دست آغوشے دہرے
اوبفر یاد و فناں ہر کے گوشے دہرے	از لب جاں پرور خودم وہ را ہوشے دہرے
دوش گذشتہ او ازین ہبے خود از ہوش گذشتہ	۵
تو چرمی دانی چہ از دوش اور دوش گذشتہ	۱۰۳۹
حسن شاہ دابہ تو دوشا دوش ارد برتری	گلبناں جریبند (دوشین از گل) ہم سری
بام حسن است اینک بالایش نگاہ چون کی	می کشد بنشستہ ہر دم سیر بیان دلبری
عاشقہ بردوشش دائم عاشق فرماں برت	۶
می کشد آہے بدوش از چاہ غنیم چاکرت	۱۰۳۰
دوش مرفق بند دست از ہم نمی گردد جدا	خدمت خود می کشد ہر یک بناموشی ادا
از لب (خاموش کاراں) بر می خیزد صدا	دوش پاک اوست ہر ترکیبش مبتدا
خامد ام در نقش پاکش از حقیقت باخبر	۷
۱۰۳۱	

۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)

۳۵۱

۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)  
 ۱۰۳۹ دوش مبارک (منظور العجائب)

دوشنبه مبارک

طه کوه زنده - الماعده است ۳۴۱

طه خان ترود عالمیوم المثال است ۱۱

طه خان تبرادش - بدخانان

طه خان تبرادش (دوم)

طه خان تبرادش (دوم)

طه خان تبرادش (دوم)

وارد از موضوع مصنوعات وافیها خبر

زالی یکی را در عجم گویند شاهان کوه کوه  
این قطب از جانب جنوب چشم آید ز دور

دوشنبه سمیت به تشبیه صفا کوه بلور  
دیگر را خواند موسی در سجلی کوه طور

منزل اقطاب دوشنبه در جنوب و شمال  
نقطه هر یک بدورت مرکز جن و جمال

۱۰۴۲

پیش دوشنبه نعمت کوه می ارزو بگاه  
در بلا نعمت عوی همدوش است باشد گناه

از صفا دوشنبه توشه کوه بلورین در گناه  
خانه بردوشنته ام شاهانه اویرست ماه

نقش و دوشنبه در تقابل میزند دوشنبه  
در تقابل از مذامت دوشنبه می وزد سپهر

۱۰۴۳

حین آدم ز او را بر حوریت برتری  
گویش فکر هیچ نکته داند رشک پری

رست گوی در صفا تیره دلیر مال نور شی  
قدسین اندولار رشک بتان آوری

۱۰

تصفای دوشنبه پاکش را سخند باز کرد

۱۰۴۴

طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)

۳۵۲

طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)  
طه خان تبرادش (دوم)

طه خان تبرادش (دوم)

مهر نبوت مبارک

از جمال او پراز دوش پری پرواز کرد		
از مضامین سخن طبع و آسا مان نداشت	در عجم کس از صفات دوش فوق آن نداشت	
گرچه طبع از مضامین سخن حرام نداشت	لیک حشیش ازین محیط امکان نداشت	
۱۰۳۵	من نقبشش شاید مقصد در آغوشم و لا	۳۳
	از گران بار گناه خود شبکده و شرم و لا	
۳۶	<b>مهر نبوت مبارک</b>	۳۱
خامه من نقش صنم دست قدرت می کشد	روح صنعت راز دست اهل صنعت می کشد	
در بلاغت صورت مهر نبوت می کشد	تدر خود در درگاه مهر شریعت می کشد	
۱۰۳۶	خامه از رنگ چس در آستین او نهان	۱
	مانی و بهر آدرامه خوشی بر زبان	
گفتم ای مانی چه سگونی بجهت این کار است	گفتمش دانی چنانم بیکه طالع با آری است	
مکر دوش و لا در حیطه پر کار است	حلقه مهر نبوت خاتم ولد آری است	

۱۰۳۵ نقبشش شاید مقصد در آغوشم و لا  
 ۳۳ از گران بار گناه خود شبکده و شرم و لا  
 ۳۶ مهر نبوت مبارک  
 ۳۱ روح صنعت راز دست اهل صنعت می کشد  
 ۱۰۳۶ خامه از رنگ چس در آستین او نهان  
 ۱ مانی و بهر آدرامه خوشی بر زبان  
 ۱۰۳۶ گفتم ای مانی چه سگونی بجهت این کار است  
 ۱۰۳۶ مکر دوش و لا در حیطه پر کار است

۳۵۲

۳۵۲ خامه از رنگ چس در آستین او نهان  
 ۱ مانی و بهر آدرامه خوشی بر زبان  
 ۱۰۳۶ گفتم ای مانی چه سگونی بجهت این کار است  
 ۱۰۳۶ مکر دوش و لا در حیطه پر کار است

قرینت بیارک

کتاب آئینہ بیانی محرم سنہ  
(توضیح و لغات)

کتاب ہر آئینہ صفت آئینہ  
ریاضی (مجموعہ)

کتاب آئینہ بیانی محرم سنہ  
کتاب آئینہ بیانی محرم سنہ  
کتاب آئینہ بیانی محرم سنہ

۳۵۴

آئینہ بیانی

۲	چشم مارا تا مہر اور سپیدن مشک بیاتِ نادیدہ رانقے کشیدن مشک	۱۰۳۶
بود چشم اسے و کلا در گوشہ آید وار کردم از تارِ نظر بر بوی چشم آغاز کار	چوں شرف اندوز شد سلمان بجز آن بنگار تار و ابرو داشت شد محرم نبوت آشکار	
۳	بیضہ مانند میان شانہ ہا گلگون خود در کمالِ مرتبت چون دیدش خواندم در دو	۱۰۳۸
آل تمغائے سلاطین بلفگہ یاست این خاتم عنوانِ فرمانِ خطا بیاد ہمیں	بیاتِ محرم نبوت را بچشم ما بین شد مخاطب یارِ باحق بچشم المرسلین	
۴	شاعران ہند محرم باد شاہی گفتہ اند پادشاہانِ عجم محرم اکی گفتہ اند	۱۰۳۹
حسنِ تحریرش نسبت دورا و مانند ماہ این ہمایوں باو کارِ محرم شاہ دین پناہ	آل تمغہ لاکِ سرخ بر فرمانِ شاہ بالہ زترینِ اطرافش بیغیر و زنگاہ	

انجمن تالیف

کتابخانه کتب خطی

مکتبہ اسلامیہ

کتابخانه کتب خطی

کتابخانه کتب خطی

۱۰۰	خسروان بودارش و اندکیں تو جیہ ما یا حقیقت نسبتے وارو کر باشیہ ما
مخمرہ خاکست و عالم تار مخمر او	مخمرہ سیم فلک یک مخمر دار مخمر او
مخمرہ زبریا صورت بخار مخمر او	مخمرہ نم - مخمر شیلیان بخار مخمر او
۱۰۰۱	عکس مخمرش لاجوردی مخمرہ چرخ بریں مخمر او را مخمرہ ہائے آسمان برنگیں
طیہ مخمر بیوت بر مراد من شست	با کمال لپستی یازمن وارو بدست آب و رنگ نقش من رنگیں زانی سنگت
۱۰۰۲	پردہ چشم و لا پروانہ ظد بریں است زینت عنوان فرماں آل تمغای ہمیں است
۳۷	آغوش مبارک
تاپ تصویر نعل رخواب خوش گیسو میاں	برتنش دیدم غلبا قیمت از بر رویاں

۳۵۵

مکتبہ اسلامیہ  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی

کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی

کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی  
کتابخانه کتب خطی

آنخوش بیچارک

دست دادن به بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

دست در بغل بودن بیچارگان

نقطه گذشت کور خاست با گلها ذوال	خس کرد و چادر سه پروش حاصل در میان
۱۰۵۳	عاشق شتاق را چون دست آنخوش نداد دست در آنخوش پیش دلیر خود ایستاد
چشم من بر دوش پکش چشم او بر دوش من	بچه چشم بلبل بر عارض گل در چمن
گوش بر آواز او در انتظار یک سخن	گفت یارم هر جا ابله و سبزه آئنده زن
۱۰۵۴	دست او بوسیدم آنخوش محبت باز کرد چشم در آنخوش پکش کار خود آغاز کرد
تا نگ آنخوش پدید کرد گشتم بیقرار	گرده تصویر آوردم و کلا بر روی کا
یار من آنخوش داد و جان من بر روی نشا	بود آنخوش در آنخوش و نگ صورت نگار
۱۰۵۵	جتدار وزه که با هم دست بروش رسید سینه ام بر سینه آنخوشم به آنخوش رسید
چشم از خواب خفته چون دیده خود باز کرد	مرد یک بانوک در گاه کرده را پر و از کرد

کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -  
کشتن از محبت بر آن ساقه -

۲۵۶  
فصلت نگار بیچارگان  
نقطه از کردن چشم  
دست انصافات



آغوش بکار

له اخبار کردن - یعنی کاشیگری  
فوسه کردن (ساعتی که در آن  
مردت از تفتین مینوشند و شکر  
سوز کرده اند) ۱۰۰

دانش کوشش کردن (در مکان  
در آغوش مینوشند) ۱۰۰  
در آغوش مینوشند (در آغوش مینوشند)

در آغوش مینوشند (در آغوش مینوشند)

خامنه بزرگان به تصویر بغل اعجاز کرد	عاشقش ورد کلام صادق شیر از کرد
۱۰۵۶	۴
دوش با من باری من آغوش در آغوش بود	طالعم بیدار بود و مغز من بهوش بود
۱۰۵۶	۵
بوسه خوش مانند عطر عنبرین خیزد از آن	در بغل با سه تومی بنیم بهار بخیزان
۱۰۵۸	۶
در بغل دارد نگار دل را آینه	سینه نورانی او در صفا آینه

ساعتی که در آن مردت از تفتین مینوشند و شکر سوز کرده اند ۱۰۰  
دانش کوشش کردن (در مکان در آغوش مینوشند) ۱۰۰  
در آغوش مینوشند (در آغوش مینوشند)

۳۵۶

بوسه خوش مانند عطر عنبرین خیزد از آن  
در بغل با سه تومی بنیم بهار بخیزان  
در آغوش مینوشند (در آغوش مینوشند)

در آغوش مینوشند (در آغوش مینوشند)

آغوش بیباری

آینه نشون - پنجاه حیران و

کوشن (اصفانات) - شام

آون کرد شوم (کشمین مضون)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

میشود مضون فیضی پیش ما آینه

میر عالتاب پیش رها آینه

چند انور برودوشش تجلی خیز یار

۱۰۵۹

شد بجزرت گاه آینه جلایش آشکار

امتحان الفت پروانه جان باز کرد

شمع آغوش تو آغوش و دلم باز کرد

طبعم از قضیین مضون کرده راپرداز کرد

در سخن بر لغت آغوش تو بیدل ناز کرد

چشم واکرون کفیل فرصت نظاره نیست

۱۰۶۰

این دل پروانه را جز سوز عشقت چاره نیست

گلشن آغوش را از موسی ریجان تره

خانه آغوش ارداز دل او دلبره

باله آغوشش او را در بغل می پیکره

سانو آغوش ارداز عرق آب بره

در بلاغت گفته اند آغوش پاکش راصدق

۱۰۶۱

گو میر شهوار را از قطره آبش شرف

در بغل گیری لم واقف شد ز حسن نهان

بود آغوشه و آغوشم بزرگ چشم جان

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

اصفانات (اصفانات)

تاریخ نگاری

۱۰۶۲ <sup>۱۰</sup> با معانی گرم جویشی با سه دل یدیم عیاں  
 ۱۰۶۳ <sup>۱۱</sup> جنش مریگان و لم را گریه در نثر گرفت  
 ۱۰۶۴ <sup>۱۲</sup> هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر

۱۰۶۲ این بر زمین است یا یک بوته از سیم خام  
 ۱۰۶۳ چشم من با دلعگانی با نشد ز آغوش دور  
 ۱۰۶۴ با تو گوید معانی اے قطلعت بخواب  
 ۱۱ درم از فکر ظهوری در نعل تصویر نور

۱۲ <sup>۱۲</sup> هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر  
 ۱۲ <sup>۱۲</sup> باله آغوشش گردوش همشان دارو غمر

۳۵۹  
 ۱۲ <sup>۱۲</sup> هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر  
 ۱۲ <sup>۱۲</sup> باله آغوشش گردوش همشان دارو غمر

۱۰۶۲ این بر زمین است یا یک بوته از سیم خام

۱۱ جنش مریگان و لم را گریه در نثر گرفت

۱۲ هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر

۱۳ <sup>۱۲</sup> باله آغوشش گردوش همشان دارو غمر

۱۴ <sup>۱۲</sup> هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر

۱۵ <sup>۱۲</sup> باله آغوشش گردوش همشان دارو غمر

۱۶ <sup>۱۲</sup> هر معانی را با نحو شست ماب جلوه گر

۱۷ <sup>۱۲</sup> باله آغوشش گردوش همشان دارو غمر

۳۵۹

آغوش بیابان

طه مایه جانی - شاعر سلسله سوره که در

سوره از دست ۱۱۰

طه بل امل ایف طایر ای است

کوشا عسالمون میں حضور

طه باخلاق خفیف ۱۱۰

طه آغوش کشودن (مکالم)

کوشا عسالمون میں حضور

طه بیدار شاعر سوره سوره

طه بیدار شاعر سوره سوره

عاشق از قریب خود آینه گیل بلبل - نخل  
افکر جابی عن لبیب سیرج امل را نخل

این برود و ششش بجایش طغنه زور بر من

۱۳

۱۰۶۵

ز انفعال او گل اندر حبیب سازد پیر من

مردمک ما نیند بیدیل چشم خود دار دیره

از محبت بر رخت بکشود آغوشه مژه

جای تو خالی است در چشم بیابان رشک

تا آغوش تو پیدا کرد آغوشه نگه

در طلسم بستن مرگهاں نگه شیرنگ شد

۱۳

۱۰۶۶

تا نگه آغوشش پیدا کرد عالم تنگ شد

باصفا قلب خود آینه را پر و ختم

اے معانیق مرغ آغوش تو خود ما با حتم

در سخن تکسین دل از فکر بیدیل سا ختم

در جهان جز وحدت حق غیر از نشا ختم

تجو بودم هر چه دیدم دوش - دانستم تویی

۱۵

۱۰۶۷

گر همه مرگهاں کشود آغوشش دانستم تویی

یارم آغوشه کشود در آغوش دیوانه شد

دید چون شمع رخ روشن دلم پرواز شد

طه بیدار شاعر سوره سوره  
طه بیدار شاعر سوره سوره  
طه بیدار شاعر سوره سوره  
طه بیدار شاعر سوره سوره

۳۶۰

طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)

طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)  
طه آغوش کشودن (مکالم)